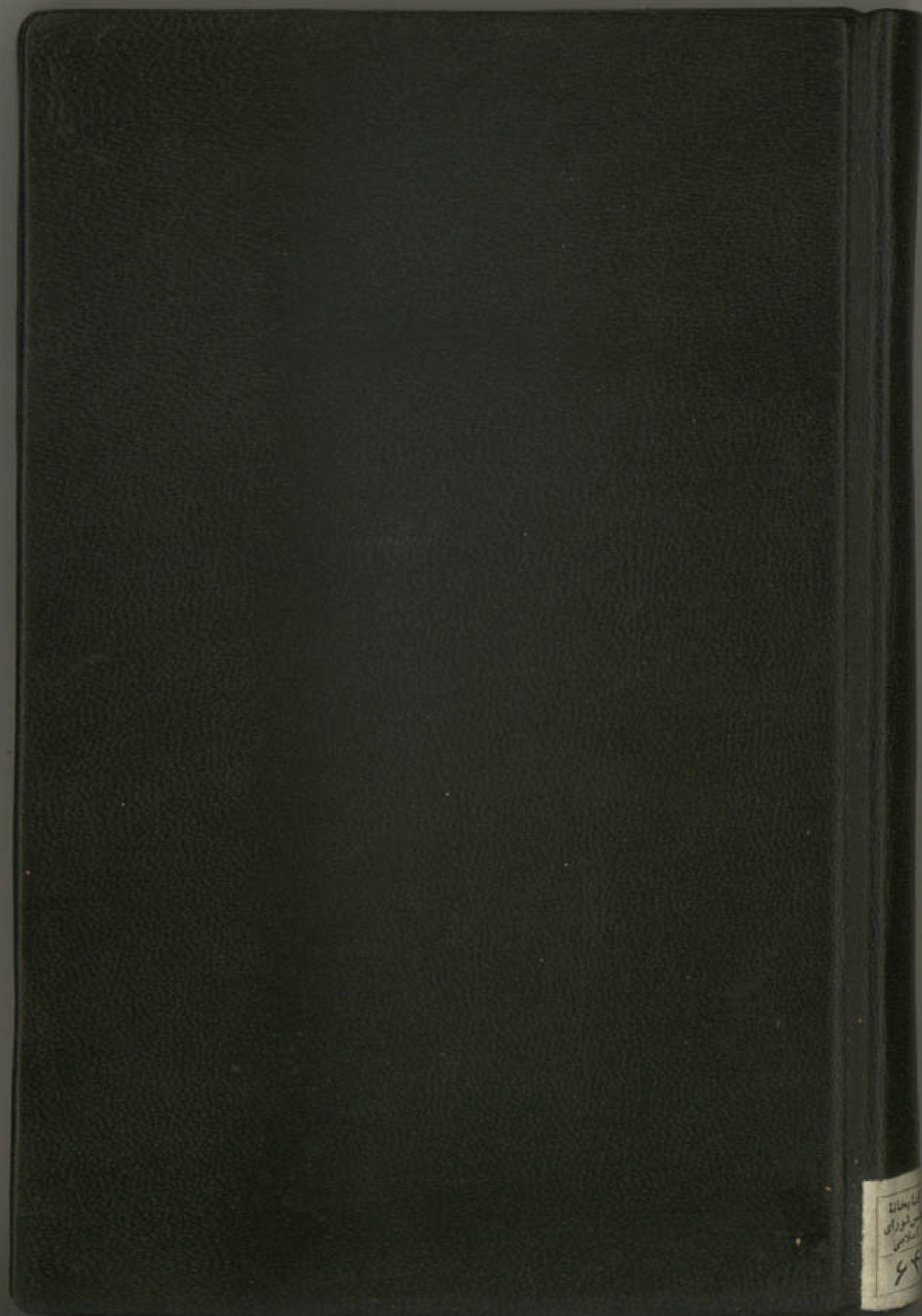


۲۹



کتاب مدخل منظوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند لوح و قلم ، که از نیستی زد بهستی رقم
خدائی که این لاجوردی سپهر ، بیاراست از انجم و ماه و مهر
ز آب و ز آتش ز خاک و زباد ، چنین طرفه بنیاد عالم نهاد

مدخل هر خطاب شرح جواهر منظومه و مفتح هر کتاب بیان
زواهر منثور حمد حکیمیست که بقلم قدرت و ثبات رقم
تکوین وجود و لحیات بر لوح وجود کائنات کشیده صفحهٔ
نیلگون خضرا بر قوم و نقوش کواکب ثواقب انا زینا السما
الدنیا بزینة الکواکب مزین و محلی نموده و صلات صلوات

حبیب حبیب محمودی راست که بی استخراج دستور حجج
شریعتش هیچ عمل صحیح و مقبول نی و بی استقبال دقایق
دین و ملتش هیچکس را بدرجات قبول امکان اجتماع و وصول نی
رسولی که نیر رسالت بالغه اش عاصیان را از حضیض نیران
و هبوط حرمان باوج رستکاری و شرف امیدواری رسانید
صلی الله علیه ما دامت الافلاک فی السیران و علی آله و اصحابه
ما بقی للنسر الطایر فیها الطیران و بعد بر ضمائر عیسی سرائر
و خواطر قدسی مآثر ارباب الباب صورت اظهار و سمت
اشتهار دارد که کتاب مدخل منظوم در علم نجوم نسخهٔ جامعهٔ
القواعد و کثیرة الفواید است و چون در سلک نظم انتظام
یافته عرایس و نفایس فواید آن در حجرهٔ اغلاق و استتار
محجوب و مختفی مانده بندهٔ کمترین حبیب الله محمد طبیب

رب المجیب خواست که ان پردکیان نشیمن جلوه که
ظهور جلوه داده چند کلمهٔ شکسته بسته که متضمن توضیح
دقائق معانی و متکفل تبیین حقائق مبانی آن باشد در سمط
تحریر مثبت کرده اند امید که اکر بر سهوی و خطا اطلاع
یابند آنچه قابل اصلاح بود اصلاح فرمایند و آنچه از حدّ
تقریر و مرتبهٔ تفهیم خارج باشد بذیل عفو مبذول دارند
و ساتر معائب باشند نه مظهر مثالب تا کسوت اعمال ایشان بطراز
فمن عفی و اصلح فاجره علی الله مطرز کردد و بالله العصمة والتوفیق
مرد دانا سخن ادا نکند، تا بنام حق ابتدا نکند، این بیت مضمون
کلام معجز نظام سحر انتظام رسول کل انام علیه التحیة والسلام است
کل امر ذی بال لم یبدء فیه ببسم الله فهو ابتر، اما مراد در تحقیق
از ابتدا بنام خدا نه انست که ابتدا باسمی از اسما باید کرد بلکه مراد انست

که در ابتدا سخن از خدا کویند نه از چیزی دیکر چه در
بسم الله الرحمن الرحیم نیز ابتدا باسمی از اسماء الله نیست بلکه
ابتدا بحرف جر و کلمهٔ اسمست و بدانکه ابیات این رساله در بحر
خفیف مجنون سالم محذوف صدر و ابتدا واقع شده و تقطیع
این بیت اینست، مرد دانا فاعلاتن، سخن ادا مفاعلن،
نکند فعلن، تا بنام فاعلاتن حق ابتدا مفاعلن نکند فعلن، و بر این قیاس
کن تقطیع بقیه ابیات را، مالک لم یزل کریم و قدیر،
صانع بی بدل حکیم و علیم، هر لفظی ازین بیت صفتیست
از صفات الله و معانی این الفاظ بر نمونه ایست که مذکور میشود
اول مالک یعنی موجودات مملوک حضرت عزت اند دوم
لم یزل یعنی همیشه بوده و هرکز نبوده و نخواهد بود که ذات
او معدوم باشد سیوم کریم و او بدو معنی آمده است

اول بمعنی جواد یعنی بخشش کننده چنانچه میگویند
رجل کریم ای جواد دوم بمعنی عزیز کقوله تعالی انه لقرآن کریم
ای عزیز واین لفظ را بهر دو معنی بر ذات واجب الوجود
الاطلاق میتوان کرد چهارم قدیم یعنی وجود او را اول نیست
وسابق بر وجود او عدم نیست برخلاف مخلوقات پنجم صانع
یعنی الله تعالی صانع هر مصنوع وخالق هر مخلوق است ششم
بی بدل یعنی بدل ومثل خود ندارد هفتم حکیم واین لفظ
بدو معنی آمده است وبهر دو معنی بر ذات واجب الوجود اطلاق
توان نمود اول بمعنی احکام آمده واحکام آفریدن اشیا ست
از روی حسن تصویر وایقان تدبیر دوم بمعنی عالم آمده بواسطه
آنکه حکمت در لغت علمست کقوله تعالی یؤتی الحکمة ای یؤتی العلم
هشتم علیم یعنی حضرت عزت داناست بسرائر وخفیاتی که نمیرسد

بدان

بدان سرائر وخفیات هیچ عالمی از مخلوقات کقوله جل طوله
علیم بذات الصدور وعالمست بتفاصیل معلومات قبل
از وقوع وبعد از وجود آنکه هفت ونه وده ودو چار
کرد پیدا که کس نبودش یار مراد از هفت کواکب سبع است
که اسامی ایشان درین بیت مندرجست قمر است وعطارد و
زهره شمس ومریخ ومشتری وزحل وآن نه مراد افلاک
تسع است وآن ده ودو دوازده برج که اسامی این هردو
بعد ازین مذکور شود ومراد از چهار ارکان اربع است که آن
آتش وهوا وآب وخاک وباد است یعنی حضرت عزت جلت
عظمته این اشیای عظیم الشان را آفرید وخلق کرد که هیچکس
ممد ومعاون او نبوده پس دران هر یکی فزون از حد
کرد پیدا دلیل هستی خود ودرین هیچ شک نیست که هر شی

از مخلوقات دلیل واضحست بر وجود واجب بسبب آنکه
وجود مصنوع بی صانع ممکن نیست چنانچه حصول بنا بی بنّا
بس چندین آسمانها و کواکب ثوابت و سیاره و ارکان اربع
بی خالقی نتواند بود فلاجرم هر یک دلیل واضح باشد بر ذات معبود

داد مان عقل تا بدانستیم ۰ نیز توفیق تا توانستیم

یعنی حضرت عزت ما را عقل داد تا بدانستیم ذات و صفات
او را و توفیق داد تا توانستیم که ذات و صفات او را بدانستیم
و عقل قوتیست در سر و دماغ که فرق میکند میان خیر و شر
و آنرا حکما قوت مدرکه گویند و توفیق در لغت گردانیدن
شئ است موافق بشئ دیگر و در اصطلاح اسباب وجود شئ را
موافق یکدیگر گردانیدن است در سببیت و در عرف خاصست
بخیر و معنی دادن توفیق آنست که اسباب را موافق یکدیگر ساخت

وبعضی

و بعضی گفته اند که توفیق قادر ساختن خدای تعالی است
بنده را بر فعل خیر و این معنی اظهر است

فی نعت النبی علیه السلام

طریق مصنفان عظیم الشان و مؤلفان عمیم الاحسان بر معنی
جاریست که بعد از حمد حضرت عزت جلت عظمته نعت
حضرت رسالت صلی الله علیه بیان میکنند بواسطهٔ توسط او
میان بنده و معبود پس مصنف تتبع آثار سلف نموده میگوید

و آنکه از بهر نشر دین هدا ۰ آسمان کرد و اختران بیدا

نشر در لغت پراکنده کردنست و بر سبیل مجاز بمعنی شهرت
دادن استعمال کنند و هدا بمعنی راه نمودنست و آنجا ازا بمعنی
راه نماینده گفته بر سبیل مبالغه چنانچه گویند رجل عدلٌ و حضرت
رسالت را تشبیه کرده با آسمان و اصحاب بزرگوار او را باختران
چنانچه خود بدین معنی اشارت خواهد نمود یعنی از برای نظام کردن

دینی که راه نماینده بحقست محمد علیه السلام و اصحاب با احترام
او را بیا فرید بیست آن آسمان محمد را اختر انش صحابه
باد داد راد یعنی جوانمرد آمد چنانچه سید الشعرا امیر خسرو
در مطلع الانوار فرموده اند که بیت راد که کف بست که با پیشی است
بند قلم موجب درویشی است، و صحابه جمع صاحبست و مراد
صاحب پیغمبر است و آن کسی را گویند که بملازمت پیغمبر بسبیل
انقیاد رسیده تا زمان وفات مؤمن بوده باشد و تشبیه
اصحاب با اختران اشارت بدین حدیث است که اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم آسمان او ولی حکم زمین
اختر انیها ولیك رهبر دین، باد بر جان هر یکی از ما
هر زمان بیکران درود و ثنا، یعنی از ما بر جان هر یکی از رسول
او اصحاب هر زمان بی پایان درود و ثنا باد سبب نظم کتاب

چون بدیدم که در بسیط زمین، هیچ دانش ز صد دانش دین
بسیط در لغت کشاده گی را گویند و در اصطلاح آن چیزی را
گویند که منقسم نشود باقسام مختلفة الطبایع و بسیط بمعنی
سطح نیز آمده چنانچه در صدر الکتاب اقلیدس مذکور است
پس میتواند بود که مراد از بسیط سطح باشد و این معنی در این
موضع انسب است بیت نیست از دانش نجومی به
کاندر و گنج حکمتست فره، نجوم و انجم جمع نجمست و نجم در لغت
ستاره را گویند و چون مبحوث عنه این علم احوال ستارها
و اوضاع سیارهاست او را علم نجوم میگویند و سبب ترجیح علم
نجوم بر سائر علوم جدا از علم دین آنست که سعادت و نحوست
ساعات و اختیارات این علم متعلق با بدان آن انسانست چنانچه
پوشیده نیست بر اولوا الالباب که معرفت علم نجوم مفید آنست

که اگر ساعتی نحس باشد انسان ازان احتراز نماید واگر ساعتی
سعد باشد بدان جهد واهتمام کند پس خیر وشر ساعات
واختیارات متعلق بابدان انسان باشد وابدان انسان اشرف
ما خلق الله است فلاجرم علمی که متعلق بابدان انسان باشد
اشرف علوم خواهد بود ولهذا طبیب کل الآم علیه التحیة والسلم
علم طب را بواسطه آنکه متعلق او که بدن انسانست مقدم داشته
بر علم دین درین حدیث که العلم علمان علم الابدان وعلم
الادیان واظهر آنست که مراد مصنف از علم نجوم علم هیات باشد
وغایت آن علم معرفت صانع است چه ازان علم کمال قدرت
صانع جلت عظمته تعیین میشود پس ازین جهت اشرف علوم
باشد ومعنی آنکه در وگنج حکمتست فرم آنست که تحقیق مسائل
هیات کما ینبغی نمی توان نمود از نجوم تا اقسام علم حکمت از الهی

وریاضی

وریاضی وطبیعی معلوم نباشد پس در نجوم گنج حکمت فرم باشد
یعنی فراوان ❁ کردم آغاز مدخل منظوم ❁ یاد کردم در وبسی ز علوم
مدخل موضع در آمدنست ومختصری که مشتمل باشد بر مسئله
چند از علمی آنرا نیز مدخل گویند بسبب آنکه آن مختصر نسبت
بان علم بمنزله دریست که ازان در در آن علم در می آیند وچون
باین مختصر بعلم نجوم در می آیند ~~وچون باین مختصر بعلم نجوم~~
در می آیند او را مدخل نام نهادند وچون در سلک نظم منتظمست
مدخل را بقید منظوم مقید ساخت واطلاق لفظ علوم
از قبیل اطلاق لفظ جمعست بر ما فوق واحد که آن دو است
یا بیشتر بسبب آنکه مصنف درین رساله از علم هیات ونجوم
بحث نموده وپس ومیتوان گفت که علم بمعنی تصدیق آمده
پس تصدیق بهر مسئله از علم نجوم علمی باشد فلاجرم علوم بلفظ جمع اورده

تا هر آنکس که یاد گیرد این • گردد از فاضلان دوری زمین •
یعنی هر کس که این کتاب مدخل منظوم را یاد گیرد از فاضلان
خواهد بود **هیئات افلاک** اول از هیئات فلک گویم •
پس باحکام اختران پویم • ظاهر که مراد از هیئات فلک عدد
و ترتیب افلاک است چه آنچه درین موضع قبل از بیان احکام
اختران گفته همینست و ترتیب و عدد از جمله عوارض
افلاکست و هیئات و عرض مترادفانند • آفریننده پری و ملک •
دانکه نه آفرید چرخ فلک • تسمیه هر یک ازین افلاک بفلک
بر سبیل استعاره است از فلکه مغزل بسبب کثرت حرکت او
و فلک جسمیست کروی که متحرکست بالذات باستداره در مکان
خود و مستنیر نیست بر یکم ماه و بدوم تیر است ترتیب افلاک
برینمنوال که مصنف بیان میکند نسبت بسکان کره ارضست

چه بر فلک اول ماهیست و او را بعربی قمر گویند
و بر فلک دوم تیر است و او را بعربی عطارد گویند با آن
ناهید را سیم تیر است و بر فلک سیم ناهید است که او را
اعراب زهره گویند بفتح ها و لفظ تیر بمعنی بخشیست یعنی
فلک سیم از افلاک بخش ناهید است • شمس بر چرخ چهارمست
مدام • همچو بر چرخ پنجمین بهرام • و بر فلک چهارم شمس است
و او را بفارسی آفتاب گویند • و بر فلک پنجم بهرامست •
و بعربی او را مریخ گویند • ششمین چرخ مشتری را دان •
هفتمین است منزل کیوان • و بر فلک ششم مشتریست
و او را بفارسی برجیس میخوانند و بر فلک هفتم کیوانست
و بعربی او را زحل گویند و برین هفت فلک بعد ازین کواکب
اصلا کوکبی دیگر نیست با زهشتم که ثابتات بر وست یعنی بعد از

فلك هفتم فلك هشتمست که چندین هزار کواکب که در لیالی
مرای میشود برین فلك است واین فلك را فلك البروج
کویند چون صور بروج چون صور بروج برین فلکست
وچون کواکب ثوابت برین فلك مرکوزند فلك ثوابتش
نیز میکویند ۰ زبر او نهم که جمله دراوست ۰ و زیر فلك
هشتم فلك نهمست که جمیع افلاك درمیان اوست
وبدین سبب اورا فلك الافلاك کویند وچون بروی
هیچ کوکبی نیست اورا فلك اطلس کویند وفلك اعظمش
نیز می نامند چون اعظم از جمیع افلاکست ودلیل برترتیب
افلاك در کتب علم هیات مذکوراست وایراد ان مناسب
این رساله نبود فلاجرم عنان بیان از صوب آن معطوف داشت
او می کردد و نیاساید ۰ چرخ وانجم بکشت او شاید ۰

یعنی علی الدوام در آرام این فلك نهم در سیرانست و جمیع
افلاك وکواکب در جوف اوست وطلوع آفتاب وکواکب
هر روزه از افق مشرق وغروب ایشان در افق مغرب
وحصول شب وروز بسبب حرکت اوست واین حرکت را حرکت
یومیه کویند وبجهت تسهیل تفهیم صور افلاك را درین دایرة کشیدیم



عدد بروج عدد برجها چو شد
معلوم بشمرم
بعد ازین بروج
بخی مر بروج جمع
برجست وبرج در لغت
خانه را کویند کقوله تعالی **ولو کنتم فی بروج مشیدة**
ودر اصطلاح صورتی را کویند از دوازده صورت که بر منطقة

البروجست حکما پیش ازین بحکم رصد احراز کرفته اند عدد
یکهزار است و بیست و نه بشمار هفت ازیشان کواکب سیاره
حکما چون به بستن رصد اشتغال مینموده اند عدد کواکبی را
که قابلیت آن داشته که تحقیق سیر ایشان نمایند تحقیق
نموده هزار و بیست و نه کوکب یافته اند و از جمله این کواکب
مرصوده هفت کوکب را که آن زحل و مشتری و مریخ و شمس
و زهره و عطارد و قمر است سیاره میگویند بسبب دوام
و سرعت سیر ایشان و کواکب جمع کوکب است و کوکب در لغت
ستاره را گویند و در اصطلاح جسمیست کروی که مرکوز باشد
در فلک و منیر باشد فی الجمله ثابتات است نام دیگرها
و هزار و بیست و دو کوکب دیگر را ثابتات گویند بجهت دو چیز
اول آنکه سیر این کواکب نسبت بسیر کواکب سیاره ظاهر نمیشود

بجهت

بجهت قلت سیر ایشان پس گوییا که ثابت اند دوم آنکه
اوضاع و صور این کواکب نسبت بیکدیگر علی الدوام بریک
حالست پس ایشان ثابت باشند برحال خود سیر آنکه تسمیه
این کواکب بثوابت از قدما حکما واقع شده و ایشان حرکت
و سیر این کواکب را درک نکرده اند تا زمان بطلیموس پس
ازین سبب ایشانرا ثوابت نام نهاده اند که ازیشان کنند
پیکرها یعنی ازین ثابتات صورتها بر فلک هشتم اعتبار
نموده اند بجهت تسهیل حصر و معرفت آن کواکب و مجموع صور
که برین فلک معتبرست چهل و هشت است و ازین جمله بیست و یک
صورت در جانب شمالست و دوازده بر منطقه فلک البروج
و پانزده در جانب جنوب و تفصیل صور و اعداد کواکب آن
در کتب علم هیئات مذکور است باز گردند ذمره حکمت

هشتمین چرخ را دوشش قسمت یعنی حکما بعد از تحقیق عد
کواکب فلك هشتم را بدوازده قسم کرده اند و دانستن
این اقسام بدین طریقست که هر فلکی را دو قطب و منطقه ضروریست
بسبب آنکه فلك کرویست و هر کره که حرکت کند در مکان خود
دو نقطه برو ساکن می باشد بالضرورة و آن دو نقطه دو قطب
آن کره باشد و چون بر وسط کره دایرهٔ فرض کنند که دوری
آن دایره از آن دو قطب همه جای برابر باشد آنرا منطقه آن کره
گویند و منطقه فلك نهم را معدل النهار میگویند و این قطب
که معروف و درین بلاد از افق مرتفعست قطب شمال و قطب
دیگر را که در برابر او و تحت الارضست قطب جنوبی میخوانند
و منطقه فلك هشتم را منطقة البروج و هر یك از دو قطب
او را قطب فلك البروج و هر یك می نامند و تقاطع میکنند

منطقة

منطقة البروج و معدل النهار در سطح فلك نهم در دو موضع
برابر یکدیگر و هر یك ازین دو موضع را نقطه اعتدال گویند
و آفتاب دایم برین منطقه سیر کند و نقطه را که چون آفتاب
ازو بگذرد در جانب شمال معدل النهار باشد نقطه اعتدال
ربیعی خوانند و نقطه دیگر را که در برابر این نقطه است
و چون آفتاب ازو تجاوز کند در جانب معدل النهار آید
نقطه اعتدال خریفی گویند و بعد ازین دایرهٔ فرض کنند که بگذرد
باقطاب فلك نهم و هشتم و بدو نقطه از فلك البروج که
در آن دو نقطه غایت میل فلك البروجست از معدل النهار
و این دایره را دایرهٔ مارّه باقطاب اربع خوانند و این دایره
منطقه را بچهار قسم میکند و هر یك ازین نقطه را نقطه انقلاب
گویند اما نقطه را که در جانب شمالست نقطه انقلاب صیفی

ونقطه دیگر را که در برابر او در جانب جنوب است نقطهٔ انقلاب
شتوی گویند و هر یک ازین ارباع مذکوره را که حاصلست
مر فلک بروج را که مفروضست در سطح فلک نهم بسه قسم برابر
کرده اند و دوایر عظام دیگر فرض کرده اند که برین اقسام
و دو قطب فلک البروج گذشته پس این هنگام فلک البروج
منقسم باشد بدوازده قسم برابر چون تامی نهاده شد اقسام
برج کردند هر یکی را نام، یعنی بعد از حصول تمام اقسام هر قسمی را
برجی نام نهادند تبارک الذی جعل فی السماء بروجا
وانکه از اختران رفتار، صورت انگیختند هشت و چهار
هر یکی زان موازی برجی، دانش آن به از گهر درجی
یعنی بعد از تقسیم فلک به بروج از کواکب ثوابت که نزدیک
بودند بمنطقة البروج دوازده صورت اعتبار نمودند بدین طریق

که در محاذی هر قسمی ازین اقسام کواکبی چند که واقع شده
بودند در حوالی منطقه از اجتماع ایشان صورتی اعتبار نمودند
پس نهادند بشنو این زجیب، نام برج از صور بترتیب
بعد از اعتبار صور بروج هر برجی را بمناسبت صورتی که
در محاذی آن برج واقع شده بود نامی نهاده اند مثلا قسم
هشتم از بروج را عقرب نام نهاده اند بمناسبت آنکه ثوابتی که
در محاذی این برج واقع شود قریب بمنطقة البروج بصورت
شکل عقرب بوده چنانچه ظاهر و هویداست و برین منوال است
اسماء تمام اقسام، حمل و ثور و بعد از آن جوزا، و این سه
برج ربیعی اند بسبب آنکه آفتاب آنجا باشد بهار باشد
سرطان و اسد کرعذرا عذرا سنبله است و این بروج را
صیفی گویند بواسطه آنکه چون آفتاب درین بروج باشد

تابستان بود و مجموع این شش بروج شمالی اند یعنی در جانب
شمالی منطقة البروج واقع شده اند و نیز عالی اند ٭
عقرب و قوس دان پس از میزان چون آفتاب درین بروج
باشد فصل خریف بود و بدین سبب این بروج را خریفی گویند
جدی و دلو است و حوت از پس آن و این بروج شتوی اند
بسبب آنکه چون آفتاب آنجا باشد زمستان بود و مجموع
این شش برج جنوبی اند یعنی بجانب جنوبی منطقة
البروج واقع شده اند و منخفض اند و بروج ربیعی و شتوی
معوّجة الطّلوع و بروج صیفی و خریفی مستقیمة الطّلوع باشند
و پوشیده نماند که مصنّف حرکت و سیر کواکب ثابته و سیاره
در بروج مذکوره بجهت اختصار این رساله بیان نفرموده
و معرفت ان از اهم مهام است پس بمناسبت این مقام طریق

حرکت

حرکت هر کدام را مرقوم کرده اند و لا شك کوکب را بخود در فلك
حرکت نیست و در افلاك بمثابهٔ نگین که در خاتم نشانیده اند
مرکوز اند و متحرك بحرکت فلك میشوند و چون احساس
حرکت افلاك بسبب کواکبست حرکت او را منسوب بکواکب
میدانند **بدانکه** سیر ثوابت را ارسطو حکیم و جماعتی
از حکما که قبل از و بوده اند در نیافته اند و گفته اند که افلاك
هشت است و حرکت یومیه را از فلك ثوابت میدانند نه
از فلك اعظم و ابرخس احساس حرکت ثوابتی که قریب
بمنطقة البروج است کرده امّا بر تعیین مقدار حرکت قادر
نشده و بطلیموس حکیم حرکت تمام ثوابت را دریافته تعیین
کرده که در هر صد سال شمسی یکدرجه از منطقة البروج قطع
میکند و ابن اعلم و غیر او از محقّقین چنین گفته اند که ثوا

در هفتاد سال شمسی یکدرجه سیر میکند و آنچه برصد خواجه
نصیر الدین الطوسی بمراغه معلوم شده موافق ابن اعلم است
و محیی الدین مغربی گفته که در همین رصد بعضی از کواکب را
ملاحظه نموده مثل عین الثور و قلب العقرب و بهر شصت و
شش سال شمسی یکدرجه را قطع مینماید و رای اکثری
از متاخرین مطابق قول اوست و آنچه برصد جدید سلطان
الشهید الغ بیک میرزا بتحقیق اقرب و از سهو و خطا ابعد است
معلوم شد موافق قول اوست و سیر ثوابت و سایر کواکب
سیاره از جانب مغرب بمشرق است بخلاف سیر فلک اعظم
اول شمس واو دوری در یکسال و برجی در سی روز تقریبا
تمام کند و چون بمحاذات نقطهٔ اول حمل رسد نوروز باشد
و اول فصل بهار و شب و روز برابر شود و نقطهٔ اعتدال

ربیعی

ربیعی اینست و چون بمحاذات نقطهٔ اول میزان رسد اول
فصل پائیز باشد و شب و روز برابر باشد و اینست نقطهٔ
اعتدال خریفی و چون بمحاذات نقطهٔ اول سرطان رسد
اول چله تابستان بود و غایت درازی روز و کوتاهی شب
و نقطهٔ انقلاب صیفی اینست و چون بمحاذات نقطهٔ اول جدی
رسد اول چله زمستان بود و غایت کوتاهی روز بود و کمال
درازی شب و هفت روز و ثلث روزی و نقطهٔ انقلاب
شتوی اینست دوم قمر واو دوری در بیست و هفت روز
و ثلث روزی تمام نماید و برجی را زیاده از دو روز و کمتر از
سه روز سیر کند و گاه بود که در دو روز یا کمتر از دو روز
برجی را تمام کند سیم زحل واو دوری در قرب سی سال تمام
کند و برجی در حدود دو سال و نیم چهارم مشتری واو دوری

در دوازده سال تقریباً تمام کند و برجی در یکسال تخمینا **پنجم**
مریخ و او دوری در قرب یکسال و دو ماه و نیم و برجی را
چون سریع السیر بود در یکماه و نیم قطع کند **ششم** زهره
و او دوری در یکسال تخمینا تمام کند و برجی را چون سبک رو
باشد در بیست و هفت روز سیر نماید **هفتم** عطارد
و او دوری در حدود سالی تمام نماید و برجی چون سریع السیر
باشد در شانزده روز منقطع سازد و از جمله کواکب سیاره
آفتاب و ماه را نیرین گویند چون از جمیع کواکب دیگر
انور اند چون ماه کسب نور از آفتاب میکند او را نیر
اصغر گویند و آفتاب را نیر اعظم و پنج دیگر را خمسهٔ متحیره
گویند بواسطه آنکه ایشان گاهی راجع اند یعنی بر توالی بروج
سیر نکنند چنانچه از حمل بثور روند و در حوالی مبدأ رجعت

و استقامت مقیم شوند یعنی از جای خود نجنبند پس زحل
در هر دوازده ماه و دوازده روز چهار ماه و دوازده روز راجع
باشد و هشت ماه دیگر مقیم و مستقیم باشد و مشتری
در هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و نه ماه دیگر مقیم و مستقیم
و مریخ در هر دو سال و یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع شود
و یکسال و یازده ماه دیگر مقیم و مستقیم باشد و زهره
در یکسال و هفت ماه و نیم (یکماه و نیم) راجع گردد و یکسال و شش ماه دیگر
مقیم و مستقیم باشد و عطارد در هر سه ماه و بیست و شش
روز بیست و دو روز راجع بود و سه ماه و چهار روز دیگر
مقیم و مستقیم باشد و سبب رجعت و استقامت و اقامت
در کتب علم هیات مسطور است **بیوت کواکب** کواکب
سیاره را حق تعالی اعتبار نموده اند در مواضع معینه که چون

این کواکب بدان موضع میرسند خوشحال میشوند مثل
بیت وشرف وحد وثلثه وغیره وچنین گفته اند که چون
کوکبی در خانهٔ خود بود مثل شخصی بود در حصاری سالم از غم
وصحیح از الم فارغ البال وخوشحال وهیچ قوت را از قوی
کواکب این اثر نباشد وسبب تقدیر بیان این قوت
بر سایر قوی دیگر همینست • بس برین جمله که بردم نام
زاختران صاحبان شناس مدام • یعنی این بروج را که اسامی
گفته شد از کواکب سیاره صاحبان شناس بدین طریق که
این بروج خانهاء این کواکب اند بدانکه نیرین در فلک بروج
مثل دو بادشاه اند بس قسمت کرده اند بروج را میان ایشان
بدوازده قسم شش برج را بافتاب داده اند وآن اسد است
تا جدی بر توالی بروج وشش برج دیگر را بقمر داده اند

وآن

وآن از دلو است تا سرطان وخانهٔ هریك از نیرین را در نصف
او مقرر نموده اند اول آفتاب چون او نیر اعظم است
خانهٔ اول قسم او که اسد است ودر طبیعت موافقست
باو چنانچه هر دو گرم وخشك اند باو دادند وچون قمر نیر اصغر
بود خانهٔ آخر قسم او که سرطانست وموافق اوست در طبیعت
چنانچه هر دو سرد وتر اند باو دادند وخمسهٔ متحیره را چون در سیر
دو طریقست که آن رجعت واستقامتست هریك را از هر قسمی
از اقسام نیرین خانه دادند وابتدا بعطارد کردند طهٔ
آنکه او از آفتاب زیاده از بیست وهفت درجه دور نمیشود
انکه بصد تعیین خانه نیرین ترتیب افلاك باقیه را رعایت
نموده ابتدا بعطارد کردند واو را دو خانه دادند یکی بهلوی خانهٔ
آفتاب که آن سنبله است ودیگری بهلوی خانه قمر که آن جوزاست

وبعد از زهره را دو خانه دادند بهلوی خانهای عطارد
چون او از افتاب زیاده از بیست وهفت درجه دور نمیشود
وان خانها میزان وثور است ومریخ را دو خانه دادند بهلوی
خانهای زهره که آن حمل وعقربست ومشتری را دو خانه دادند
بهلوی خانهای مریخ که آن قوس وحوتست وزحل را نیز
دو خانه دادند بهلوی خانهای مشتری که آن جدی ودلو است
ومناسب در بیان خانهای کواکب آن بود که مصنف آن را بدین
ترتیب بیان کرده شد بلک نظر در آورد تا موافق قسمت
اصلی بودی امّا او ترتیب رعایت نانموده میگوید
اوّلین از بروج تا هشتم نام آن بره دان دگر کژدم
اوّلین از بروج حملست ونام او بفارسی بره است وهشتمین
از بروج عقربست واورا بفارسی کژدم گویند

هردو

هر دو مریخ را شد تن بیوت یعنی این دو برج خانه مریخ اند
واطلاق لفظ بیوت آنجا از قبیل اطلاق لفظ جمعست
بر ما فوق واحد هست برجیس را کمان با حوت کمان لفظ فارسیست
وبعربی اورا قوس گویند یعنی قوس وحوت خانه مشتری اند
زهره را خانه ثور وهم میزان شمس را شیر وماه را سرطان
لفظ شیر عبارتست از اسد یعنی خانه آفتاب اسد است وازماه
سرطان تیر را خانه خوشه وجوزا مراد از خوشه سنبله است
وجوزا را توامان نیز گویند یعنی این دو برج خانه عطارد است
مر زحل راست جدی وساکب ما مراد از ساکب ما دلو است
یعنی جدی ودلو خانه زحل اند ارقام بروج مرد دانا دل اشاره شناس
چون مرین علم را نهاد اساس رقم برجها که تعداد از حروف جمل کرده ونهاد
حروف جمل ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است

وجمل جمع جاملست وجامل قطار شتر را گویند وچون این
حروف در ترتیب بر قطار یکدیگر واقع شده اند آنرا حروف
جمل گویند ونیز گفته اند که جمل جمع جمله است وجمله بمعنی مجموع است
وچون حروف مرکب نباشند حروف تهجیش گویند بسبب آنکه
تهجی در لغت بمعنی تعداد است واین حروف از برای تعداد است
چنانکه ا یکی ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت
ح هشت ط نه ی ده ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه
س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود ق صد
ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد
خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد غ هزار
واین بیست وهشت حرفست نه از برای احاد است وان از الفست
تا طا ونه از برای عشرات است وآن از یاست تا صاد ونه از برای

مائت

مائت است وان از قافست تا ظا ویکی از برای الفست وان غین است
وارقام باقی اعداد ازین حروف مرکب کنند بدین طریق که بیشتر را
فرا پیش نویسند وکمتر را از پس مثلا رقم یازده را چنین نویسند
یا وانصد وبیست وچهار را چنین تکد واز هزار وسیصد و
پنجاه وسه چنین غشنج وچون عدد هزار مضاعف شود رقم
اول را بر رقم هزار مقدم نویسند بدین صورت بغ دو هزار
مهغ چهل وپنجهزار ذنهغشقکج ونز هفتصد وپنجاه وپنجهزار وصد و
بیست وسه هزار ودویست وپنجاه وپنج ودر هر موضع که
هیچ عدد نباشد رقم صفر نویسند بدین صورت ٥
وطریق کتابت این ارقام چنانست که دامن جیم را نویسند
بدین شکل تا مشابه بحا نشود ودال را بدین صورت نویسند
تا مشابه بذال نشود ونون را بدین طریق نویسند تا مانند ا باشد

ودر بعضی محال یا را معکوس نویسند بدین شکل ے تا مشابه
نگردد و کاف را مبسوط نویسند بدین نوع ک تا بلام مشابه
نشود و باقی حروف را فرق بنقطه کنند و چون ارقام تهجی
اخصر جمیع خطوط و ارقام بود و نیز اسهل ترکیبات بود ارقام
نجومی را ازین حروف وضع نمودند • از حمل ا از ثور نشان ب
نجوزا ج از سرطان چون اسد د کرد و سنبله ه و میزان نهاد
وعقرب ز قوس ح ط نشان جدی نهاد ی دلو یا باقی داد
یعنی علامت بروج در تقاویم و غیرها چنین نهاده اند از حمل
صفر الف ذ ثور نشان • و از جوزا ب همچنین تا آخر که علامت
حوت یا باشد مناسب آن بود که نشان حمل الف بودی چون
الف اول ارقام است و حمل اول بروج است اما اگر علامت
حمل الف کردندی و کواکب مثلا به درجه حمل رسیدی و قمر

اوچنین خواستند ممکن بود که ناظر چنان دانستی که کوکب
از اول حمل یک برج و ده درجه قطع کرده و حال آنکه او زیاده
از ده درجه از اول حمل قطع نکرده پس بدین سبب در قمر و صفر
نهادند و از الف ثور و علامت درجات و دقائق عدد هر یک
از آن باشد چنانچه علامت یکی ا و از دو ب و از سه ج تا
الی آخره و بدانکه اصحاب نجوم دفتری وضع نموده اند و از تقویم
نامیده چون تقویم کواکب را درین دفتر می نویسند و مجموع
این دفتر بعد زواید و احکام سیزده ورق است دوازده ورق
بجهت دوازده ماه و یک ورق بجهت مسترقه و بیان شهور خمسه و
مسترقه بعد ازین کرده شود ان شاء الله تعالی و هر ورقی ازین
اوراق را دو صفحه باشد یکی صفحهٔ یمین که بر جانب راست ناظر باشد
و درو ایام اسابیع و تواریخ و مواضع کواکب سیاره و موضع

راس وغیرهم ثبت نمایند ودیگری صفحهٔ یسار ودر دو ایام اسابیع
وتاریخ عرب وانتقالات قمر ونظرات او بکواکب دیگر وغیر آنها
بنویسند وبیان هرکدام ازین تفصیل در مقام خود بیاید
اما مواضع کواکب سیاره بدین طریق نویسند که بعد از جدول
اسابیع وتواریخ هفت جدول بکشند هر جدولی از برای
کوکبی ودر برابر هر روز از ایام هفته موضع کوکب را در نصف
النهار آن روز نویسند که در کدام برج ودرجه ودقیقه است
وابتدا از جدول شمس نمایند بعد از ان قمر بعد از ان زحل
تا عطارد بر ترتیب افلاک ودر هر جدولی سه سطر بنویسند
اول سطر یمین ودر دو رقم برج نویسند ودر رقم این سطر
از یا که رقم حوت است زیاده نشود دوم سطر ودر دو رقم درجات
همین برج نویسند که کوکب در وست ودر رقم این سطر زیاده

از کط که بیست ونه است نشود بسبب آنکه چون درجه بسی رسد
برجی شود پس او را درین سطر نویسند ودر سطر اول که عوض
او برجی زیاده کنند سیم سطر یسار ودر دو رقم دقائق
نویسند ودر رقم این سطر زیاده از نط که پنجاه ونه است نشود
بواسطه آنکه چون شصت شود یک درجه تمام باشد پس او را
درین سطر نویسند ودر سطر وسط درجهٔ عوض او زیاده
کنند وچون درجه ودقیقهٔ کوکب روز بروز زیاده شود
مستقیم باشد وچون کم شود راجع وچون زیاده وکم نشود
مقیم بود ومبداء رجعت واستقامت واقامت هر کوکبی
در اثنای تقویم او نویسند چنانچه علامت مبداء استقامت ست
واز مبداء رجعت عت واز اقامت مقم باشد وبر حاشیهٔ
دست راست نیز مبداء رجعت واستقامت نویسند بشش رقم

اول دور رجعت یا استقامت دوم دفتر کوکب که راجع یا مستقیم
باشد سیم دفتر شب یا روز چهارم دفتر ایام هفته پنجم دفتر ساعت
ششم دفتر دقیقه بدین صورت مثلا عل ای م یعنی رجعت
زحل شب شنبه بده ساعت و چهل دقیقه واقع شده و اگر
مستقیم شده باشد بجای علامت رجعت علامت استقامت
نویسند و چون کواکب بعد قمر بر برجی روند آنرا تحویل گویند
و علامت آن ل نویسند و بر حاشیهٔ صفحهٔ یمین که آنرا
اتصالات کلی گویند تحویلات کواکب را بهفت دفتر نویسند
اول دفتر تحویل • دوم دفتر کوکب • سیم دفتر برج • چهارم دفتر
شب یا روز • پنجم دفتر روز هفته • ششم دفتر ساعت • هفتم دفتر
دقیقه بدینمنوال ل ه ح ه ط ے ه یعنی تحویل زهره بحمل شب سه شنبه
بده ساعت و یازده دقیقه واقع شده و چون کوکب در محل رجعت

از

از برجی برجی رود آنرا عکس گویند و علامت عکس نویسند
و این را نیز بر حاشیه صفحه یمین مثل تحویل بهفت دفتر نویسند
چنانچه عوض تحویل عکس نویسند و باقی ارقام بهمین منوال بود
اما چون قمر از برجی برجی رود آنرا انتقال گویند و در صفحه
بیاض بعد از جدول تاریخ عربی جدول بکشند و انتقالات
قمر را در و بنویسند در برابر هر روزی از ایام هفته که این
انتقال در آن روز یا در شبی که بعد از آن روز باشد واقع
شده باشد پس دفتر اول دفتر برج دوم دفتر ساعت سیم دفتر
شب یا روز بدین صورت مثلا ا س ل یعنی قمر بثور رفته
بدو ساعت شب ارقام کواکب چون بدانستی از بروج دفتر
دفتر اختران بیابیدهم آخرین حرف نام هر اختر بدلش نگار بر دفتر
یعنی بعد از معرفت ارقام بروج رقم کوکب را نیز می باید دانست

وآن چنانست که علامت هر کوکب در تقاویم حرف اخر نام
آن کوکب باشد همچو از شمس س و از قمر ر برهمین قیاس از مریخ
زحل ل و از مشتری ی و از مریخ خ و از زهره ه و از عطارد د
باشد و علامت کواکب را بر حاشیهٔ صفحهٔ یمین تقاویم می نویسند
در تحویلات و عکس و رجعت و استقامت چنانچه مذکور شد
ارقام اسابیع اسابیع جمیع اسبوعست و اسبوع ایام هفته را گویند
اول هفته روز یکشنبه دان و آنکه الف نشانش نه از دوشنبه علامت
آمد ب همچنین تا رسد بشنبه ز از جمل آنچه بر صفحهٔ یمین تقاویم
می نویسند علامت ایام هفته است و جهت او جدولی بارک
وضع کرده اند و ارقام اسابیع در و ثبت می نمایند بدین طریق
ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه
و جمعه شنبه ز و بر صفحهٔ یسار تقاویم نیز جدولی

یکشنبه

میکشند و همین علامت ایام هفته را در و مرقوم مینمایند
بجهت سهولت ناظر بدانکه شبانه روز دو نوعست اول حقیقی
وآن نزد منجمان ولایت ما و مغرب زمین از مقارنت آفتابست
از دایرهٔ نصف النهار تا رسیدن او باز بهمان موضع و از ینجهت است
که تقویم کواکب را در نصف النهار می نویسند و نزد منجمان
ختا و ایغور از نیم شب است تا نیم شب دیگر و نزد اهل شرع
و عرب از اول شب است تا اول شب دیگر و نزد غیر اینها
از اول روز است تا اول روز دیگر دوم شبانروز وسطی
وآن مقدار یکدور فلک اعظم است و در تقاویم در هر دو صفحه
علامت شب باعتبار لفظ لیل ل نویسند و علامت روز بر حاشیه
صفحهٔ یمین باعتبار لفظ یوم م و در صفحهٔ یسار باعتبار لفظ
نهار ر نویسند و میان یوم و نهار فرق کرده اند بواسطهٔ آنکه

نهار مدت بودن آفتابست فوق الارض و یوم مدت مفار
آفتابست از دایره نصف النهار تا رسیدن او بهمان دایره
اما لفظ یوم را بر نهار نیز اطلاق میکنند و منجمان شبانروزی
بر بیست و چهار قسم متساوی کرده اند وانرا ساعات مستویه
و معتدله نیز گویند و هر ساعتی را بشصت قسم کرده اند و هر قسمی را
دقیقه خوانند و همچنین هر دقیقه را بشصت قسم کرده اند و هر قسمی را
ثانیه گویند و هر ثانیه را بشصت ثالثه و ثالثه را برابعه الی غیر
النهایه قسمت کند و در تقاویم بر صفحهٔ یسار جدا از جدول منازل
جدولی میکشند و در برابر هر روز ساعات و دقایق آن روز را
می نویسند بدو رقم اول رقم ساعات دوم رقم دقایق آن
روز را می نویسند بدو رقم اول رقم ساعات دوم رقم دقایق
و چون آنچه در تقویم مرقوم است از بیست و چهار که ساعات

یکشبانه روز است کم کنند آنچه در تقویم مرقوم است از بیست و
چهار باقی ماند و دقایق شب خواهد بود **ارقام شهور** از جمله آنچه
بر صفحهٔ یمین تقاویم می نویسند ایام شهور تواریخست و تاریخ
وقتیست از زمانی که در وی امری عظیم الشان واقع شده افشا
یا فتنه باشد میان اهل زمان پس بجهت ضبط ایام ماضی و مستقبل
میشمارند از آن وقت ایام شهور و اعوام و دهور را و تواریخ
بسیار است اما آنچه مشهور است و در تقاویم البته می نویسند
چهار است اول تاریخ عرب دوم تاریخ روم سیوم تاریخ فرس
چهارم تاریخ جلالی و مصنف همین ارقام شهور تاریخ عرب را
بیان میکند و معرفت این تاریخ لازم است پس اولا بیان حقیقت
سال و ماه بکنیم بعد از آن شروع کنیم در بیان تواریخ اربع
بدانکه چون از جمیع اجرام سماوی ظاهرتر آفتاب و ماه است

بعضی سال را بر گردش دور آفتاب نهاده اند و از هنگام
مفارقت او از نقطهٔ حمل مثلا تا رسیدن او بهمان نقطه یکسال
اعتبار نموده اند و آنرا سال شمسی گویند و مدت سیر شمس
یک برج را یکماه اعتبار کرده اند و آنرا ماه شمسی گویند خوانند
وماه را بر دور گردش قمر نهاده اند و از محل مفارقت او از
آفتاب از موضعی معین مثل اجتماع تا معاودت او باز بهمان
موضع یکماه اعتبار نموده اند و آنرا سال قمری خوانند و چون
دوازده دور قمر نزدیکست بیک دور آفتاب بعضی دوازده
دور قمر را یکسال اعتبار نموده اند و آنرا سال قمری خوانند
و هریک از سال و ماه شمسی و قمری حقیقی باشد یعنی در سیر
حقیقی نیرین معتبر باشد نه ایام و شهور و اصطلاحی باشد
یعنی در وی ایام و شهور معتبر باشد نه سیر نیرین اما تواریخ از

وبیان

و بیان آن بر بیتی که در تقاویم مسطور است بکنیم
اول تاریخ عرب و تقدیم این تاریخ بجهت شرف و شهرت
اوست و مبداء این تاریخ اول محرم آن سال بوده که حضرت
پیغمبر ما علیه التحیة والدعا از مکهٔ معظمه بمدینه هجرت کرده
بوده اند بعضی گفته اند روز پنجشنبه بوده و بعضی گفته اند
جمعه بوده و ماههاء این تاریخ دوازده است محرم • صفر •
ربیع الاول • ربیع الآخر • جمادی الاول • جمادی الاخر •
رجب • شعبان رمضان • شوال • ذی قعده • ذی حجه •
و اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت هلال تا رؤیت
هلال دیگر اعتبار نموده اند و ماههائ ایشان زیاده از
سی روز و کمتر از بیست و نه روز نشود و تا چهار ماه سی سی متوالی
می آید و زیاده نه و تا سه ماه متواتر بیست و نه روز آید و زیاده نه

وهر دوازده ماه را سالی اعتبار نموده اند پس سال وماه
ایشان قمری حقیقی باشد واهل حساب یعنی منجمان ماههاء اهل
شرع را اعتبار نمیکنند ومیگویند که افق بلاد متفاوتست
چون این ارض کرویست وازین سبب میتواند بود که در بعضی
بلاد ماه بر بیست ونه روز نو شود ودر بعضی بر سی وازینجهت
شهور ایشان منضبط نباشند واین طریق مستحسن نیست
پس ایشان مدتی که از اجتماعی تا اجتماعی دیگر است بکماه اعتبار
نموده اند وان مدت بطریقی که در ارصاد یافته اند بیست ونه
روز ودوازده ساعت وچهل وچهار دقیقه است ومابین
الاجتماع اول که ماه اولست سی روز اعتبار میکنند بواسطه
آنکه کسر ساعات ودقایق از نصف شبانه روزی تجاوز نمود
وقاعده چنانست که چون کسر از نصف درگذرد او را تام

عدد

عدد تام اعتبار میکنند وماه دویم که مابین الاجتماعین
درست بیست ونه روز میگیرند بسبب آنکه کسر او را عوض
باقی ساعات شبانه روزی ماه اول میدهند که از بیست و
چهار کم بوده وهمچنین یکماه را سی ویک را بیست ونه اعتبار
میکنند تا آخر سال که ذی حجه بیست ونه روز باشد وکسور
هر ماهی را که از دوازده ساعت زیاده است که آن چهل و
چهار دقیقه است چون در دوازده ماه جمع کنند پانصد و بیست و
هشت دقیقه میشود که هشت ساعت وچهل وهشت دقیقه
باشد ودر هر سی سال ازین هشت ساعت وچهل وهشت
دقیقه که کسور سالست یازده روز کامل حاصل شود وآنرا
یازده بار در آخر ذی حجه زیاده کنند تا سی روز شود بدین
طریق که کسور سال اول چون از نصف شبانه روزی درگذشته

کسور سال دوم را اضافه نمود بر هفده ساعت و سی و شش
دقیقه شد و چون این ساعت و دقایق از نصف ساعات
شبانروزی درگذشته آنرا روزی اعتبار نموده در آخر
ذی حجه اضافه نمودند و برین منوال کسور سنوات جمع نمایند
و چون از نصف تجاوز کنند آنرا روزی اعتبار نمایند
و از کسوری که بعد از آن حاصل شود تتمه ساعات شبانروزی
را که اضافه ذی حجه نموده اند پر کرده تعبیه کسور را نگاه دارند
تا در سی سال یازده روز حاصل شود چنانچه درین جدول مرقوم است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و این روز سی ام ذوالحجه را کبیسه گویند بواسطه آنکه کبس در لغت

پر کردنست و این روز را چون از کسور سنوات پر کنند
پس مناسب بود که او را کبیسه گویند یا آنکه این روز آخر ماه را سی روز
تمام میکنند پس راستست که پر میکند عدد ماه را و برین
تقدیر مناسب است او را کبیسه گفتن ا اول مه تقویم
ب دوم روز دان سیم را ج همچنین تا که مه رسد تمام
آخرش کط بود یا ل و در تقاویم علامت روز اول ماه
ا نویسند و از روز دوم ب و از روز سیم ج همچنین
بر ترتیب اعداد تا اگر ماه بر بیست و نه نو شود علامت آخر او
کط نویسند و اگر بر سی نو شود ل و روز اول ماه را
غره گویند و غره در لغت سفیدی پیشانی اسب است
و بر سبیل استعاره او را بر اول ماه اطلاق کنند و روز
سی ام را سلخ گویند و سلخ در لغت کشیدن گوسفند است

از بوست و استعمال او انجا نیز بر سبیل استعاره است
و روز چیست و نیم را سلخ نیکو نیند چون محقق نیست که این
روز آخر ماه خواهد بود یا نه و در تقاویم بعد از جدول
اسابیع در صفحهٔ یمین و یسار جدول باریک بکشند و ارقام
عدد ایام شهور تاریخ عرب در و ثبت نمایند و چون عدد
ماهی بکذرد تمام بر حاشیهٔ صفحهٔ یمین اسم ماه آینده را نویسند
دوم تاریخ روم و مبداء این تاریخ بعد از وفات اسکندر
بن فیلقوس رومی بوده بدوازده سال و اول سال تاریخ
وقتی باشد که آفتاب در حدود وسط میزان باشد و سالهاء
این تاریخ شمسی اصطلاحیست و مدت سال شمسی اصطلاحی
بطریقی که در ارصاد بطلیموس و مامون و ابن اعلم و بتانی
و ابن اعلم و حاکمی یافته اند سیصد و شصت و پنج روز و ربع

دو

روز بیست و ان یازده دقیقه است باندکی کمتر و در رصد
ابرخس و رصد جدید الغ بیکی سیصد و شصت روز و
پنج روز و ربع روزی یافته اند بلا زیاده و نقصان و ماهها
این تاریخ نیز دوازده است تشرین اول و تشرین الآخر
کانون الاول کانون الآخر شباط اذار نیسان ایار
حزیران تموز آب ایلول و از جملهٔ این شهور عدد
ایام ایام تشرین الاخر و نیسان و حزیران و ایلول سی
باشد و عدد ایام هفت ماه دیگر سی و یک باشد و شباط
بیست و هشت روز بود و هر چهار سال از ارباعی که کسور
سال شمسی بود بدستوری نویسند که مذکور شد یکروز
حاصل شود و ان را در آخر شباط افزایند تا بیست و نه روز
شود عدد ایام او نزدیک شود بعدد ایام شهور دیگر و این

روز را کبیسه خوانند وبعد از جدول تاریخ عرب جدولی
بادیك بکشند وارقام عدد ایام ماهها این تاریخ در وی ثبت
نمایند چنانچه اول ماه ا نویسند ودوم را ب همچنین
تا آخر ماه که بعضی جایها ل نویسند وبعضی ل یا کط
وچون ماهی تمام شود واسم ماه اینده بر حاشیهٔ صفحه بین
نویسند بهمان طریق که در تاریخ عرب مذکور شد سیم
تاریخ فرس ووضع این تاریخ در زمان جمشید بوده
وبعد ازان عادت چنان بوده که چون پادشاهی والی
مملکت شدی این تاریخ را از زمان او گرفتندی وچون
زمان او آخر شدی بنام آنکس کردندی که ملك بدو منتقل
شدی تا آنکه در سال سنه احدی عشره هجریه ملك بملك یزد
جرد بن شهریار بن پرویز بن شهریار رسید تاریخ را از زمان

او

اوگرفتند واو آخر ملوك عجم بوده وبعد ازوی پادشاهی
باستقلال پیدا نشد که این تاریخ را بنام او نقل کند واز
زمان او گیرند واسامی شهور این تاریخ اینست • فروردین
اردی بهشت • خرداد • تیرمرداد • شهریور • مهر • آبان •
آذر • دی • بهمن • اسفندارمذ وعدد ایام شهور
این تاریخ سی سی باشد وپنج روز در آخر آبان زیاده کنند
وآنرا خمسهٔ مسترقه گویند ومنجمان این پنج روز را در آخر
اسفندارمذ زیاده میکنند وارقام ایام شهور این تاریخ
عدد آن ایام باشد چنانچه در تواریخ دیگر مذکور شد
چهارم تاریخ ملکی واین تاریخ را حکیم خیام وعبدالرحمن
خازنی در عهد سلطان ملك شاه ابن الب ارسلان سلجوقی
وضع نمودند ومبدأ این تاریخ روز یکشنبه پنجم شعبان

سنه ثمان وستین واربع مائه هجریه بوده وبعضی گفته اند
که روز جمعه دهم رمضان سنه احدی وسبعین واربع مائه
هجریه بوده ودر زیج الغ بیگی مذکور است که قول ثانی
اشهر است وسبب اختلاف میان این دو قول معلوم نیست
واوّل سال تاریخ روزی باشد که در نصف النهار آن روز
آفتاب در حمل باشد واز حوت انتقال کرده باشد وبعضی
گفته اند که اوّل فروردین ماه اوّل واوّل هر ماهی دیگر روزی
بود که آن روز یا شبی که قبل از آن روز است آفتاب انتقال
کرده باشد از برجی ببرجی پس سال وماه این تاریخ شمسی
حقیقی باشد امّا بعضی از منجمان ماههای این تاریخ را سی سی
میگیرند وپنج روز دیگر را که آنرا خمسهٔ مسترقه گویند در آخر
اسفندارمذ ماه زیاده میکنند تا موافق شود شهور این تاریخ

بصفحات

بصفحات تقاویم وحالا بدین [illegible]یق عمل مینمایند واسامی
شهور این تاریخ را بجلالی یا ملکی واسامی شهور فرس را
بتقدیم مقید سازند وبعد از جدول تاریخ فرس جدولی
باریک بکشند ودر آن ایام شهور این تاریخ در آن جدول
بنویسند وبعضی بجهت اختصار آن جدول را در بعضی
تقاویم نمی آورند واسامی شهور بر سر حاشیهٔ صفحهٔ یمین
می نویسند وچون هر صفحهٔ سی روز است احتیاج بکتابت
ارقام ایام نمی دانند وبعد از دوازده ورق دیگر می
آورند وخمسهٔ مسترقهٔ جلالی را در و ثبت میکنند

طبایع بروج طبایع جمع طبیعتست وطبیعت قوتیست که
از شان اوست حفظ کردن کمالات آنچیزی که این طبیعت در اوست
بر جهان تو بطبایع دان ، رنج نادان همیشه ضایع دان ،

طبایع بروج برین نوع است که قسمت کرده اند بروج را بچهار
قسم و هر قسمی را بر طبیعتی از طبایع ارکان اربع میدانند
حملست آتشی و شیر و کمان • حمل و شیر که اسد است و کمان
که قوس است بر طبیعت آتش اند یعنی حار یابس و این بروج را
مثلثهٔ آتشی گویند • ثور خاکی و جدی و خوشه همان •
ثور و جدی و خوشه که سنبله است بر طبیعت خاکند و او
بارد یابس است و این سه برج را مثلثهٔ خاکی گویند
طبع جوزا و دلو و پله هوا جوزا و دلو و پله که میزانست بر طبیعت
هوا اند و هوا حار رطبست و این بروج را مثلثهٔ هوائی خوانند
باز خرچنگ و حوت و عقرب آب • و خرچنگ که سرطانست و حوت
و عقرب بر طبیعت آبند و او بارد رطبست و این بروج را مثلثهٔ
آبی خوانند و ترتیب در دانستن طبایع بروج آنست که برج اول

آتشی

آتشی است و برج دوم خاکی و برج سیم هوائی و برج چهارم
آبی و برج پنجم باز آتشی و همچنین است تا آخر بروج که آن
آبیست و هر مثلثه را ازین مثلثات اربابست چنانچه بعد ازین
مذکور شود طبایع و نحوست و سعادت و تذکیر و تانیث
و لیلی و نهاری کواکب چون مصنف بعضی از احوال بروج را
بیان فرمود حالا شروع نمود در بیان احوال کواکب و درین
چند بیت چهار چیز از احوال کواکب بیان میکند اول
طبایع کواکب دوم نحوست و سعادت ایشان سیوم تذکیر
و تانیث ایشان چهارم لیلی و نهاری هر کدام از ایشان و در بیان
احوال کواکب ترتیب افلاک را رعایت کرده ابتدا ببیان
احوال زحل نموده میگویند • زحل انکه گوید شمنی ثمر است •
دوزی و نر بد و خشک و نحس و تر است • یعنی زحل نهاریست

ومزاج سرد وخشک است بافراط ومذکر است وچون خانهای
او در مقابلهٔ خانهای تیر واقع شده ومقابله نظر تمام دشمنی است
اورا نحس اکبر میگویند مشتری پاکیزه است فیروزی
سعد و یزدان وگرم وتر روزی • ومشتری سعد مذکر است
ومزاج گرم وتر باعتدال نهاریست وچون خانهای او
بر تثلیث خانه نیرین است وتثلیث نظر تمام دوستی است
اورا سعد اکبر میگویند • باز مریخ نحس ونر شبی • گرم وخشک آمد
از طبیعتش طلبی ومریخ نحس ومذکر ولیلی بغایت گرم و
خشک وچون خانهای او تربیع خانهای نیرین واقع شده
وتربیع نیم نظر دشمنی است اورا نحس اصغر خوانند •
شمس هم گرم وخشک و روزی وتر • نحس در اجتماع وسعد نظر
وشمس گرم وخشک ونهاری ومذکر است ونحس است در نظر

نحس که آن مثل اجتماع ومقابله وتربیع است وسعد است
در نظر سعد که آن مثل تثلیث وتسدیس است وعبارت
مصراع ثانی بجهت ضرورت شعری کوتاه واقع شده
زهره مادهٔ شبی وسرد تر است • بر سعادت دلیل او سمر است
وزهره سرد ومؤنث وسرد وتر است باعتدال وچون
خانهای او بر تسدیس خانهای نیرین واقع شده وتسدیس
نظر نیم دوستی است اورا سعد اصغر می نامند ومصنف
بیان آن نکرده که زهره لیلی است یا نهاری وحال آنکه او لیلی است
وبیان این لازم بود • تیر سازنده باشد وشهره • ودر جمیع
احوال عطارد سازنده است یعنی بهر کوکب که متصل میشود
در سعادت ونحوست وتذکیر وتانیث ولیلی ونهاری
ومزاج تابع او میگردد واگر بکوکبی متصل نشود تابع برجی

خواهد بود که آنجا باشد ، وانکه نامشرن اختران قمر است
سعد وماده شبی وسرد وتر است ، وقمر سعد ومؤنث ولیلی
ومزاج سرد وتر است وسعادت قمر مثل سعادت آفتابست
که بنظر سعد سعد است وبنظر نحس نحس است ومراد از مزاج
بروج وکواکب وبقیهٔ صفات ایشان که مذکور شده آنست
که در فلک این احوال را دارند بلکه مراد آنست که در عالم
سفلی آثاری که از ایشان ظاهر میشود بر نمنوالست **شرف**
کواکب کواکب را قوتیست که آنرا شرف گویند وچون کوکبی
در بیت شرف خود باشد مثل پادشاهی بود که بر مسند سلطنت
بعز وجلال ودولت واقبال ساکن باشد واین قوت بعد از
بیت بر سایر قوتهای دیگر مقدم است ، شرف آفتاب دان حمل
ثور مه را شرف شناس محل ، مر زحل را شرف بود میزان ،

مرنج

شرف مشتری بیت در سرطان ، شرف راس خانهٔ تیر است
ذنب اندر کمان شرف گیر است ، مراد از خانهٔ تیر برج جوزاست
بدلیل آنکه مصنف گفت که شرف ذنب در برج هفتم راس
می باشد چنانچه بعد ازین مذکور شود پس هرگاه شرف او
در قوس باشد شرف راس را در برج هفتم او باید که آن
جوزاست **بدانکه** راس وذنب را عقدتین گویند بواسطه
آنکه ایشان دو عقده اند که حاصل میشوند از تقاطع مدار
آفتاب ومدار ماه در مقابل یکدیگر پس نقطه را که چون
قمر از و بگذرد و بجانب شمال مدار آفتاب آید راس
خوانند وآن نقطهٔ دیگر را که چون قمر از ان تجاوز
کند وبجانب جنوب مدار آفتاب آید ذنب گویند
چنانچه درین دایره مصور شده

وراس سعد بود وذنب نحس وایشانرا
سیر نیست برخلاف توالی بروج
مثل کواکب راجعه چنانچه دور
بروج را بنوزده سال قطع کنند



وبرجی را در نوزده ماه ودرجه را در نوزده روز تقریباً
ودر تقاویم بعد از جدول عطارد جدولی بکشند بجهت
راس ودر وسه رقم بنویسند اول رقم برج دوم رقم
درجه سیم رقم دقیقه وجون ذنب دائم در برج هفتم
راس می باشد همان درجه ودقیقه که از برای راس در تقویم
مرقوم است بجهت او جدولی نمی آورند مثلا جون در تقویم
مرقوم باشد که راس در جهار درجه وپنج دقیقه برج جوزا ست
ذنب در جهار درجه وپنج دقیقه برج قوس خواهد بود

جون راس از برجی ببرجی رود آنرا عکس راس کویند بتقریبی
که تحویلات کواکب را در حین رجعت می نویسند عکس راس را
نیز بهمان منوال برحاشیهٔ صفحهٔ یمین می نویسند وعلامت
راس س واز ذنب نب باشد **هبوط کواکب** جون شرف
موضع عروج رفعتست آنجه در مقابل اوست ذل وهبوط
در لغت بمعنی علوست ــ جون شرف کشت مرترا معلوم
در برابر بود شرف خانهٔ هبوط نجوم ــ یعنی در برابر خانهٔ
شرف خانهٔ هبوط کواکب خواهد بود جنانجه خانهٔ هفتم
شرف خانهٔ هبوط باشد ــ جون هبوط زحل ببرج حمل
وان وبرجیس برج جدی محل ــ یعنی هبوط زحل در برج حمل
وهبوط مشتری در برج جدی ــ جای مریخ جون شرف سرطان
اند دوم ورا تو هابط دان ــ یعنی مریخ جون در سرطان باشد

درخانهٔ هبوط خواهد بود ، بانه میزان هبوط خورشید است

برج خوشه هبوط ناهید است ، وبرج میزان هبوط آفتاب

وبرج سنبله هبوط زهره است ، برج ماهی هبوط تیر آمد

عقرب آن مه منیر آمد ، وبرج حوت هبوط عطارد است

وبرج حوت عقرب هبوط ماه ، راس هابط شود ببرج کمان

هم هبوط ذنب بجوزا دان ، وهبوط راس در قوس است

وهبوط ذنب در جوزا **هبوط کواکب** جون بیت هر کوکبی

محل ضعف ووبال آن کوکب است ، خانهٔ کوکب از بروج بگیر

برشمار و ببین بنور ضمیر ، خانهٔ هفتمین وبال شناس

جمله معلوم گردد ت بقیاس ، یعنی جون خواهی که بدانی که

وبال کوکبی در کدام برجست خانهٔ او بگیر و بشمار بروج را

بر توالی تا برج هفتم که او خانهٔ وبال آن کوکبست شش خانه

افتاب

افتاب برج اسد است وهفتم او برج دلو است پس وبال

آفتاب در دلو باشد وهمچنین وبال قمر در جدی واز زحل

در سرطان واسد از مشتری در جوزا واز سنبله واز مریخ

در میزان وثور واز زهره در عقرب وحمل واز عطارد

در قوس وحوت وراس وذنب را جون خانه نیست وبال

نیز نیست **درجات شرف کواکب** بدانکه در مقدار موضع

شرف کواکب خلافست بعضی فرموده اند که از اول برج

شرف تا درجهٔ شرف شرفست وبعضی برین رفته اند که

همین درجهٔ شرف وبس شرفست وبعضی دیگر گفته اند

که تمام برج شرفست اما درجهٔ شرف اقوی است جنانچه

کوکب جون به بیت شرف آید و در درجهٔ شرف بغایت

قوت رسیده باشد وجون از درجهٔ شرف بگذرد قوت او

در نقصان آید تا که از برج شرف بیرون رود قوت او
تمام شود واکثری از اصحاب مذهب ثالث را اختیار نموده اند
وچون در مقدار موضع شرف خلاف بود واجب بود
بر مصنف بیان کردن درجات شرف کواکب از بروج
شرف که مذکور شد چنانچه میکوید • شرف شمس نوزده درجست
باد کیرش که مایهٔ فرح است • یعنی شرف آفتاب در نوزده
درجهٔ برج حملست که آن خانهٔ شرف اوست وبدانکه قمر
چون بدین درجه رسد خوشحال شود وآن خوشحالی را نیز
کویند وعلامت آن ٥ نویسند ودر صفحهٔ بیار تقویم
در برابر هر روزی از ایام هفته که این نیز در آن روز
یا در آن شب آن روز واقع شده باشد بسه رقم بنویسند
برنک غیر سیاهی اول رقم نیز دوم رقم ساعت سیم رقم شب

یا

یا روزی بدین صورت مثلا ٥٥ ل یعنی نیز پنج ساعت
شب واقع شده • شرف زهره هفت کیر و دو بیست • وشرف
زهره در بیست وهفت درجهٔ برج حوت است • از درج آنچه
در حساب قویست • یعنی از درجات برج شرف آنچه در حساب
شرفست قویتر است این درجهٔ بیست وهفتمست از برج
مذکور وازین مصراع معلوم ومفهوم میشود که مصنف
بر مذهب ثالث است از مذاهب ثلاثه که مذکور شد در شرف
شرف تیر پانزده است • وشرف عطارد پانزده درجست
از برج سنبله • سه درج در شرف نصیب ثنه است •
وسه درجه از برج ثور نصیب ماه است • وآن برجیس پانزده است وچهار •
ودرجات شرف مشتری از برج سرطان پانزده است
وآن بهرام بیست وهشت شمار • ودرجات شرف مریخ از برج جدی

بیست و هشت است درجات ستارهٔ کیوان در شرف کمتر از سه
هفت مدان درجات شرف زحل از برج میزان بیست و یک
درجاست شرف راس سه درج پندار مر ذنب را مقابلش نگار
وشرف راس از برج از برج قوس است به درجه و درجهٔ
شرف ذنب در برج مقابل او که آن جوزا است نیز سه است
درجات هبوط کواکب همچنانچه در مقدار مواضع شرف
خلافست در مقدار مواضع هبوط نیز خلافست بعضی از
اول برج تا درجهٔ هبوط هبوط میدانند و بعضی همین درجهٔ هبوط را
هبوط میدانند و بعضی تمامی برج هبوط را هبوط میدانند اما میگویند
که از اول برج تا درجهٔ هبوط ضعف در تزاید است و در درجهٔ
هبوط غایت ضعف حاصل است و بعد از درجهٔ هبوط تا آخر
برج ضعف در تناقص است و مصنف مرکب بیان درجات

هبوط شده بر سبیل اجمال چنانچه درین بیت مذکور است
درجات شرف که کردم یاد همچنین در هبوط دان بنیاد
یعنی همچنین درجات شرف که بیان کرده شد درجات هبوط است
از برج هبوط که مذکور شد مثلا نوزده درجهٔ حمل شرف آفتاب
نوزده درجهٔ میزان هبوط او خواهد بود و سه درجهٔ ثور شرف قمر است
سه درجهٔ عقرب هبوط او خواهد بود و برین قیاس کن سایر
درجات هبوط کواکب را و چون قمر بدرجهٔ هبوط آفتاب رسد
تا بدرجهٔ هبوط خودش رسد گویند که در طریقهٔ محترقه است
و این پانزده درجه است دوازده درجه از برج میزان که
آن از اول درجهٔ نوزدهم میزان باشد تا آخر برج و سه درجه
از اول عقرب و علامت طریقه در صفحهٔ بیاد تقاویم بزرگ
غیر سیاهی به رقم بنویسند اول رقم طریقه و آن قه باشد

دوم دقر ساعت سیوم دقر شب یا روز چنانچه در نیّره
مذکور شد و شرف و هبوط کواکب را بعد قمر بر حاشیهٔ
صفحهٔ یمین تقاویم در برابر هر یومی از ایام اسابیع که این هبوط
یا شرف در آن شبانه روز واقع شده باشد می نویسند
بشش دقر اول دقر شرف و آن ف باشد یا دقر هبوط و آن
ط باشد دوم دقر کوکب که بدرجهٔ شرف یا هبوط رسیده باشد
سیوم دقر شب یا روز چهارم دقر ایام هفته که این شرف
یا هبوط در کدام روز از ایام اسابیع واقع شده پنجم دقر
ساعت ششم دقر دقیقه برین صورت مثلا فس لوه له
یعنی شرف آفتاب شب جمعه به پنج ساعت و سی و پنج دقیقه
واقع شده و دقر هبوط را نیز بهمین منوال نویسند مگر آنکه
بجای دقر شرف دقر هبوط را نویسند و شرف و هبوط قمر را

بر صفحهٔ یسار تقاویم نویسند به دقر اول دقر شرف
یا هبوط و دو دقر دیگر بهمان طریقست که در طریقه مذکور شد
و دقر شرف و هبوط کواکب را در هر دو صفحه برنگ غیر سیاهی
نویسند تا با دقام دیگر مشتبه نشود درجات فلک

درج آسمان بر استاد ، سیصد و شصت آمد از استادم
هر یکی برج را از آن سه ده است ، هر درج از دقیقه شصت دان
ثانیه شصت یک دقیقه شناس ، همچنین تا بعاشر است قیاس

و این چنین است که تمامی دور فلک را بسیصد و شصت قسم برابر
کرده اند و هر قسمی را درجه میگویند پس هر برجی از بروج
دوازده گانه سی درجه باشد چرا که چون سیصد و شصت را
بر دوازده قسمت کنند هر قسمی را سی خواهد رسید و هر درجه را
بشصت قسم برابر کرده اند و هر قسمی را دقیقه میخوانند پس تمامی

فلک بیست و یکهزار و شصت دقیقه باشد و هر دقیقه را
نیز بشصت قسم کرده اند و هر قسمی را ثانیه میخوانند و هر درجه
سه هزار و ششصد ثانیه و هر برجی یکصد و شصت هزار
ثانیه و تمامی فلک هزار هزار و دویست و نود و شش هزار
ثانیه است و هر ثانیه را بشصت بخش کرده اند و هر بخشی را
ثالثه می نامند و هر ثالثه را بشصت بخش کرده اند و هر بخشی را
رابعه میگویند و همچنین قسمت می نمایند تا عاشره و اگر خواهند
همچنین قسمت کنند نظرات کواکب نظر اتصال کواکب
تحتانیست بکوکب فوقانی در مواضع مخصوصه و فایده قید
تحتانی و فوقانی آنست که کوکب تحتانی در سیر سریعتر است
نسبت بکوکب فوقانی و ازینجهتست که دائم قمر متصل میشود
بکواکب دیگر و هیچ کوکب متصل باو نمیشود و همچنین همیشه ایر

کواکب تحتانی متصل میشوند بکواکب فوقانی
نظر اختران بکن معلوم ، تا بدانی تمام علم نجوم ،
چون غایت علم نجوم معرفت ساعت نیک و بد است و عمل
درین نظرات کواکبست پس چون معرفت نظرات کواکب
حاصل شود علم نجوم دانسته شده باشد چون دو کوکب بود در برجی
بدرجه بیش نی زیکدیگر ، وانکه هر دو در اقران باشد ،
وین چنین حال بکران باشد ، یعنی چون دو کوکب در یک برج
و یکدرجه باشند میان ایشان قران خواهد بود و چون قران
در لغت جمع شدنست و این دو کوکب بیکدیگر جمع شده اند
مناسبست لفظ قران اطلاق کردن و آثار این نظر نحوست و [illegible]
وز یکی از دگر ببرج سیوم ، باشد از نه ببرج یازدهم ،
وانکه تسدیس باشد آن یقین ، شرح تربیع بشنو انجا این ،

وچون کوکبی در برج یازدهم او میان ایشان نظر کند پس با
بواسطهٔ آنکه از هر دو جانب سدس فلک که آن شصت درجات
بعد خواهد بود میان این دو کوکب مثلا کوکبی در درجهٔ اول
حمل باشد و کوکبی دیگر در درجهٔ اول جوزا میان ایشان سدس
فلک بعد خواهد بود و این را تسدیس ایمن میگویند چون
بعد میان ایشان از جانب یمین است یا آنکه کوکبی در اول
درجهٔ حمل باشد و کوکبی دیگر در اول درجهٔ دلو میان ایشان
نیز سدس فلک بعد خواهد بود و این را تسدیس ایسر خوانند
چون این بعد از جانب یسار است و اثر این نظر سعادت
و دوستی است و شرح تربیع اینست ، چارم است و دهم نظرگاه اش
همه رنج و غمست همراه اش ، و نظر تربیع آنست که کوکبی در برج
چهارم یا در برج دهم کوکبی دیگر باشد مثلا کوکبی در اول حمل

وکوکبی

و کوکبی در اول سرطان یا در اول جدی باشد میان ایشان
تربیع خواهد بود بسبب آنکه از هر دو جانب بعد میان ایشان
ربع فلک است که آن نود درجه است پس اگر کوکبی در چهارم
کوکبی دیگر باشد آنرا تربیع ایمن گویند و چون در دهم او باشد
آنرا تربیع ایسر خوانند و اثر این نظر دشمنی و غم و رنج است
و در پنجم یا نهم نگرند ، دانکه تثلیث دوستی اثرند
وچون کوکبی در برج پنجم یا در برج نهم کوکبی دیگر باشد میان
ایشان تثلیث خواهد بود بواسطه آنکه از هر دو جانب ثلث
فلک که آن صد و بیست درجه است میان ایشان بعد
خواهد بود مثلا کوکبی در اول حمل باشد و کوکبی
دیگر در اول اسد یا در اول قوس میان ایشان ثلث فلک
بعد خواهد بود پس اگر کوکبی در پنجم کوکبی دیگر باشد

آنرا تثلیث ایمن گویند وچون در نهم او باشد انرا
تثلیث ایسر گویند واثر این نظر سعادت ودوستی است
وسعادت این نظر زیاده از سعادت نظر تسدیس است
هفتمین خانه مقابله دان ، اثرش کینه ومجادله دان ،
یعنی چون کوکبی در خانهٔ هفتم کوکبی دیگر باشد
میان ایشان نظر مقابله یعنی چون کوکبی درخانهٔ
هفتم کوکبی دیگر باشد میان نظر مقابله باشد چون
ایشان در مقابل یکدیگر اند وچون این نظر
میان آفتاب وماه است آنرا استقبال گویند واثر
این نظر نحوست وکینه ومجادله اما این نظر
در نحوست از تربیع اقویست واین نظرات از این
دایره بسهولت تمام میشود

وچون دو کوکب — متوجه یکدیگر باشند
بنظری و لع — گویند که
که — متصلند
وچون — از یکدیگر
بگذرند — گویند
منصرفند — وعلامت
این نظرات در — تقاویم چنین نویسند



قرآن ق تسدیس س تربیع ع تثلیث ث مقابله
واستقبال ل ونظراتی که کواکب را بایکدیگر واقع میشود
بعد قمر برحاشیهٔ صفحهٔ یمین بهفت دقم می نویسند اول
دقم نظر دوم دقم کوکب تحتانی سیوم دقم کوکب فوقانی
چهارم دقم شب یا روز پنجم دقم روز هفته ششم دقم

ساعت هفتم دقم دقیقه بدین صورت مثلاً س ب ل ه
یعنی تسدیس شمس و زحل روز چهارشنبه پنج ساعت
و سی دقیقه واقع شده و نظرات قمر را که با کواکب دیگر
واقع میشود بر صفحهٔ یسار تقاویم مینویسند بدین طریق
که بعد از جدول انتقالات شش جدول بکشند بجهت
شش کوکب که قمر متصل بدیشان میشود و ابتدا بشمس کنند
بعد از آن زحل بعد از آن مشتری بعد از آن مریخ بعد از آن
زهره بعد از آن عطارد و هر نظری که قمر را بهر یک ازین
کواکب واقع شود در جدول آن کوکب ثبت نماید در برابر
هر روزی از ایام هفته که این نظر در آن شبانروز واقع
شده باشد به رقم اول رقم نظر دوم رقم ساعت سیم رقم
شب یا روز مثلاً قمر را بشمس نظر تربیع واقعست این نظر را

در

در جدول شمس در برابر هر روز از ایام اسابیع که این نظر
در آن شبانه روز واقع شده باشد بنویسند بدین صورت
ع ب ر یعنی تربیع قمر بشمس بدو ساعت روز واقع شده
احتراق کواکب هر ستاره که او فتد با خود در یکی برج و یک درج همبر
خانه را جمله اتفاق بود کان ستاره در احتراق بود
یعنی هر ستاره که در یک برج و یک درجه با آفتاب جمع شود
آن ستاره در احتراق بود و این نظر را بجهت آن احتراق
گویند که احتراق در لغت سوختن است و چون کوکبی نزد
آفتاب رسد ظاهر نمایان نشود پس گویا که سوخته است
نزد آفتاب و این نظر را بر حاشیهٔ صفحهٔ یمین تقاویم
بشمس رقم نویسند اول رقم احتراق و آن ق است دوم
رقم کوکب محترق سیوم رقم شب یا روز چهارم رقم روز هفته

بنجم دقر ساعت ششم د قرد دقیقه بدین صورت مثلا
قد یه ے م یعنی احتراق عطارد روز بنجشنبه بده ساعت
روز و چهل دقیقه واقع شده ے جزو قمر راکه چنین دانند
محترق نی که مجتمع خوانند، بدانکه قران کواکب را بعد
قمر با فتاب احتراق کویند و قران قمر و آفتاب را اجتماع
خوانند و بر بالای حاشیهٔ صفحهٔ تقاویم جدول باریک کشند
و اجتماع و استقبال و ساعت و طالع و عاشر و جزو من ایشان
دران جدول بنویسند و علامت ساعت او یه و از طالع او
لعم و از عاشر او شره نویسند و جزو من را بتمام بنویسند
و این ارقام ادبع را و رقم اجتماع و استقبال را برنک غیر
سیاهی نویسند بدین صورت مثلا ع لایه محرم ه ح ے
لعم دکح نه شره الطک حرمن کد ے یعنی اجتماع شب یکشنبه

بچهارم دهم ماه محرم واقع شده و ساعت او هشت ساعت
و دوازده دقیقه است و طالع او برج اسد است به بیست و
سه درجه و بنجاه و بنج دقیقه و عاشر او برج ثور است
به نوزده درجه و بیست دقیقه و جزو من برج اسد است
به بنج درجه و بیست و بنج دقیقه و استقبال را نیز بهمین
طریق درین جدول ثبت نمایند و بیان طالع و عاشر بعد
ازین بیاید اما جزو من در اجتماع درجه و دقیقه است که
اجتماع درو واقع شود و در استقبال اکر در روز واقع
شده باشد موضع ماه و اجتماع را در صفحهٔ یسار تقاویم در رقم
قران بنویسند و چون بعد میان آفتاب و ماه در اجتماع
زیاده از دوازده درجه نماند کویند که ماه تحت الشعاعات
و در صفحهٔ یسار در برابر هر روز از ایام هفته که این تحت الشعاع

دران شبانه روز واقع شده باشد علامت او را نویسند
پس رقم اول رقم تحت الشعاع وان تحت است دوم
رقم ساعت سیوم رقم شب یا روز وبدانکه ان کواکب را
با راس وذنب وکید مجاسده گویند وکید کوکبیست نحس
وسیر ان معکوس است مثل سیر کواکب را جمله دوره بروج را
در صد وچهل وچهار سال تمام کند وبرجی در دوازده سال
قطع کند وعلامت او در حاشیه صفحه یمین کید ودر صفحه
یسار کد نویسند ومجاسده کواکب را بغیر قمر بر حاشیه
صفحه یمین نویسند بهفت رقم اول رقم کوکب که متصل
براس است یا ذنب یا کید دوم رقم مجاسده وان مع است
وبعضی ی نیز نویسند سیوم رقم راس یا ذنب یا کید چهارم
رقم شب یا روز پنجم رقم روز هفته ششم رقم ساعات

هفتم

هفتم رقم دقیقه بدین صورت مثلا ل معکبدلا ه
یعنی زحل مع کید است شب یکشنبه بده ساعت وپنج دقیقه
وچون با راس یا ذنب باشد مراتب ارقام بهمین منوال
خواهد بود مگر آنکه عوض رقم [کید] راس یا ذنب خواهد نوشت
ومجاسده قمر را بر صفحه یسار تقویم نویسند در برابر هر روز
از ایام هفته که دران شبانه روز این مجاسده واقع شده باشد
پس رقم اول رقم راس یا ذنب یا کید دوم رقم ساعت
سیوم رقم شب یا روز بدین صورت مثلا ید رب یعنی
قمر مع کید است بدو ساعت روزه این رقمات را نیز برنگ
غیر سیاهی نویسند ارباب روز واین چنین است که
روزهای هفته را قسمت کرده اند بر کواکب سیاره ومیگویند
که هر روزی از ایام هفته تعلق بکوکبی دارد از کواکب مذکوره

دران روز کاری که تعلق بدان کوکب دارد اگر بکنند بسیار
نیکو خواهد بود و چون روز یکشنبه اول هفته است و آفتاب
اظهر کواکب ابتدا باو کرده او را با آفتاب داده ایام دیگر را
بکواکب دیگر دادند چنانچه مصنف خود بیان میفرماید
کر یکشنبه نسبت خور ، دانکه دوشنبه استان قمر ،
روز سه شنبه آن بهرام است ، انکه مریخ مر و را نام است ،
چارشنبه کرفت کوکب تیر ، سعد را پنجشنبه آمد تیر ،
یعنی روز یکشنبه تعلق با آفتاب دارد و روز دوشنبه
بقمر و روز سه شنبه بمریخ و روز چهارشنبه بعطارد
و روز پنجشنبه بسعد و مراد از سعد مشتریست بواسطه
انکه کوکب سعد مشتری و زهره است و مصنف زهره را نخواهد
کفت پس نباشد مراد ازان سعد مکر مشتری و مذکور شد

سابقا که مراد از تیر بخش است یعنی روز پنجشنبه از ایام
هفته بخش و حصه مشتریست ، زهره را داد جمعه و زحل
داد شنبه خدای عز و جل ، یعنی روز جمعه تعلق بزهره
دارد و روز شنبه بزحل ارباب شب همچنانچه هر روز از ایام
هفته تعلق بکوکبی دارد هر شب از شبهای هفته نیز تعلق
بکوکبیست و چون دران شب کاری که بدان کوکب تعلق دارد
بکنند بسیار نیک آید ، شب یکشنبه ان تیر آمد ، زین سبب فرخ تیر آمد
یعنی یکشنبه تعلق بعطارد دارد و ازین سبب بخش او فرخی و نیکوئیست
شب دوشنبه آن برجیس است ، و اندرین قولها تلبیس است ،
و شب دوشنبه تعلق بمشتری دارد و تلبیس مصدر است
ارباب تفعیل و معنی او پوشیده نیست یعنی درین اقوال حق را
بپوشانیده است ، شب سه شنبه آن زهره شناس ،

چارشنبه شب زحل بقیاس ، شب پنجشنبه از شمار خور آست
شب آدینه خود شب قمر است ، یعنی شب سه شنبه تعلق بزهره
وشب چهارشنبه تعلق بزحل وشب پنجشنبه تعلق بآفتاب
وشب جمعه تعلق بقمر دارد ، بر شب شنبه ای گزین کرام
نجم مریخ والیست مدام ، وشب شنبه تعلق بستارهٔ مریخ
دارد واو برین شب والی و ربست چنانچه کواکب دیگر برلیالی
دیگر والی و رب اند **ارباب ساعات** بدانکه ساعات بر دو قسمت
مستویه و معوجه وشرح ساعات مستوی سابقا مذکور شد
وساعات معوجه آنست که شبانروزی را بر بیست و چهار
قسم متساوی کرده اند چنانچه همیشه روز دوازده ساعت
وشب دوازده ساعت باشد وچون شب و روز کوتاه تر
یا دراز تر شود عدد ساعات شب و روز زیاده و کم نشود

اما نفس ساعات دراز تر و کوتاه تر شود چنانچه درجات
فلک را که سیصد و شصت است بر ساعات شبانروزی قسمت
کرده اند هر ساعتی را پانزده درجه رسیده است پس درجات
ساعات مستویه از پانزده درجه کم نگردد و عدد ساعاتش از دوازده
زیاده و کم شود و درجات ساعات معوجه از پانزده زیاده و کم شود
و عدد ساعاتش از دوازده زیاده و کم نگردد و هر ساعتی را از ساعات
معوجه از ایام و لیالی بکوکبی داده اند که چون کاری که تعلق بدان
کوکب دارد در آن ساعت بکنند نیکو افتد والله اعلم
ساعت اولین ز روز و ز شب ، وانکه باشد از آن کوکب
کان شب و روز را اندران نسبت ، کرده باشد حکیم از حکمت
یعنی ساعت اول هر روز و هر شب تعلق بکوکبی دارد که صاحب آن روز
یا آن شب باشد مثلا روز یکشنبه تعلق بآفتاب دارد پس ساعت اول او نیز

تعلق بآفتاب داشته باشد ۞ وآن دگر کوکبی کز و فروتر ۞ دومین ساعت
وساعت دوم از روز یا شب تعلق بکوکبی دارد که فلک او تحت فلک
رب ساعت اوّل باشد مثلاً رب ساعت اوّل روز یکشنبه آفتابست
رب ساعت دوم او کوکبی خواهد بود که فلک او تحت فلک آفتاب باشد
که آن زهره است ۞ مر سیم را همین شناس اساس ۞ یعنی ساعت سیوم
نیز تعلق بکوکبی دارد که فلک او تحت فلک رب ساعت دوم باشد
مثلاً رب ساعت دوم روز یکشنبه زهره بود رب ساعت سیم او عطارد
خواهد بود بواسطه آنکه فلک او تحت فلک زهره است ۞ برهمین کن بهفت جا قیاس
یعنی بهمین طریق که مذکور شد هفت کوکب را قیاس کن ترتیب افلاک
وچون افلاک تمام شود باز از زحل گیرند تا دوازده ساعت روز
یا شب را بدین طریق بکوکب دهند و جدولی وضع نمودیم تا بسهولت ارباب
ایام و لیالی و ارباب ساعات تمام از آن معلوم شود و جدول اینست

جدول ارباب ساعات ایام لیالی

ایام هفته	روز شب	ساعات: اح	بط	جی	دیا	هیب	و	ز
یکشنبه	روز	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
	شب	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
دوشنبه	روز	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
	شب	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
سه شنبه	روز	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
	شب	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
چهارشنبه	روز	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
	شب	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
پنجشنبه	روز	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
	شب	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
جمعه	روز	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
	شب	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
شنبه	روز	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
	شب	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری

ارباب مثلثه آتشی سابقا گفته شده بود که هر مثلثه را
از مثلثات اربابست از کواکب سیاره واین چنین است که هر مثلثه
که سه برجست به کوکب داده اند که در طبیعت موافق اند فی الجمله
بان مثلثه مثلا مثلث آتشی حار یا بس است او را بشمس داده اند
که حار یا بس است وبمشتری داده اند که حار است وبزحل داده اند
که یابس است وچون کوکبی در مثلثه خود باشد خوشحال بود
وچنان باشد که درمیان اعوان وانصار خود باشد
هر مثلث که طبع دارد نار ، شمس دان رب روز او هموار
یعنی مثلثه آتشی که آن حمل واسد وقوس است رب اول او در روز
شمس است ، وانکه مشتریست دیگر رب ، یاد گیر این سخن که نیست عجب
ورب دوم این مثلثه در روز مشتریست ، یاز شب بر خلاف گیر قیاس
یعنی رب شب بر خلاف رب روز است چنانچه رب اول او مشتریست

ورب دوم او شمس ، روز وشب شان زحل شریک شناس
ورب سیم این مثلثه خواه در روز وخواه در شب زحل است
ارباب مثلثه خاکی واین مثلث که طبع اوست تراب
زهره وبس قمر شناس ارباب ، وارباب مثلثه خاکی که آن ثور
وسنبله است وجدی است در روز اول زهره ودوم قمر است
باز در شب همست بس زهره ، بشنو این نکتهای خوش شهره
ودر شب رب اول قمر است ورب دوم زهره
هست شان روز وشب شریک مدام ، آنکه خوانندم ورا بهرام
ورب سیوم در شب وروز مریخست **ارباب مثلثه بادی**
آنکه بادست طبعش از تقدیر ، رب روزش زحل شناس وتیر
یعنی ارباب مثلثه هوائی که آن جوزا ومیزانست ودلو ودر روز
اول زحلست ودوم عطارد ، تیر در شب مقدم آمد باز

ودر شب ربّ اوّل او عطارد است ورب دوم او زحل
• هر دو را مشتری بود انباز • ورب سیوم در شب وروز هر دو
مشتریست ارباب مثلثه آبی • آنکه طبعش مناسبست با آب •
زهره در روز هستش از ارباب • یعنی ارباب مثلثه آبی که
آن سرطان وعقرب وحوتست در روز رب اول زهره است
دیگر از بعد زهره دان بهرام • ورب دوم در روز مریخست
شب بود بر خلاف این اقسام • ودر شب رب اوّل این مثلثه
مریخست ورب دوم زهره • هست شان روز وشب شریک قمر •
این بدانی شوی بعلم سمر • ورب سیوم این مثلثه در شب وروز
قمر است ویکی از فضلا ارباب مثلثات را بطریق دقر نظم کرده
در یک بیت وبجهت تسهیل حفظ این قاعده متکفل ایراد آن شد
وبیت اینست • تسیل قهرخ پلدی مخی • بشجرف دوم میادبرس •

مذکر

جهار است مشرق ومغرب وشمال وجنوب وبروج را
قسمت کرده اند برین چهار جهت ومیگویند که هر سه برج
دلالت میکند بر جهتی ازین جهات وآن بروج منسوب بدان
جهت میدارند چنانچه مصنف میگوید • شرقی آمد ازین بروج بدان
بره باز شیر وباز کمان • یعنی بروجی که دلالت میکند بر جانب
شرق حمل واسد وقوس است وهر جهتی ازین جهات را بسه قسم
کرده اند اول قلب دوم یسار سیوم یمین وهر برجی را ازین
سه برج دلیل قسمی میدانند ازین سه قسم چنانکه حمل دلیلست
بر قلب شرق واسد بر یسار او وقوس بر یمین او •
وانکه شان خلق مغربی خوانند • وانکه جوزا ودلو ومیزانند •
وین سه برج دلالت بر جانب مغرب میکنند چنانچه جوزا
دلالت بر قلب مغرب میکند ومیزان بر یسار ودلو بر یمین او

سرطانست وحوت با عقرب، آنکه دارند از شمال نسب

واین بروج دلالت بر جانب شمال میکند چنانچه سرطان

دلالت بر قلب شمال میکند وعقرب بر یسار او وحوت بر یمین او

ثور با سنبله است وجدی هم، که دارند از جنوب علم

واین سه برج دلالت بر جنوب میکند اما ثور بر قلب جنوب

دلالت میکند وسنبله بر یسار او وجدی بر یمین او وترتیب

درین قاعده آنست که حمل را بقلب مشرق داده اند وثور را

بقلب جنوب داده اند وجوزا را بقلب مغرب داده اند

وسرطان را بقلب شمال واسد را به یسار مشرق وسنبله را

بر یسار جنوب ومیزان را بیسار مغرب وعقرب را بیسار شمال

وقوس را بیمین مشرق وجدی را بیمین جنوب ودلو را بیمین

مغرب وحوت را بیمین شمال چنانچه ازین دایره بسهولت تمام مفهوم میشود

در معرفت طالع

بدانکه منطقة البروج

بدوازده قسم کرده اند

وهر قسمی را بیتی میگویند

وابتدا بطالع

میکنند وآنچه در وقت

از منطقة البروج که در وقت

مفروض بر افق شرقی باشد وآنچه بر افق غربی باشد

درین وقت آنرا سابع خوانند وآنچه از منطقه درین

وقت بر نصف النهار باشد فوق الارض آنرا عاشر گویند

وآنچه تحت الارض بود رابع وخانه که بعد از طالع باشد

آنرا ثانی گویند وآنچه بعد ثانی بود ثالث گویند وهمچنین

تا دوازده برج تمام شود چنانچه مصنف فرموده شعر

طالع آن برج باشد ای شفق ٭ که براینده باشد از مشرق

هر که زاید ز مادر این هنگام ٭ طالعش آن نهند در احکام

یعنی طالع مولود آن برجیست که از افق مشرق طلوع کند

در آن وقت که فرزند از مادر جدا شود بدرجه ودقیقهٔ

معیّنه ومعرفت آن درجه ودقیقه را بالات رصد احتیاج

تمامست وهیچ یك از آلات رصد مثل اسطرلاب نیست

وهر یك از بیوت دلالت میکند بر چیزی ومصنّف بیان آن میفرماید

اوّلین خانهٔ تن وجانست ٭ حکم آن بر حکیم آسانست

یعنی برج اول از آن بروج که آن طالعست خانهٔ تن وجان و

زندگانی وعمر است ٭ دویم طالعست خانهٔ مال ٭ وخانهٔ دوم

طالع خانهٔ مال ومعاش ویاری کردن وبخل وسخاوتست

سیم آمد باقربا ادلال ٭ وسیم طالع خانهٔ اقربا وبرادران

وخواهران وآموختن چیزها وبحث علوم است

چارمین خانهٔ ملك وضیعت وآب ٭ وخانهٔ چهارم خانهٔ املاك

وضیاع وپدر ومادر ودفن کردن اموال وعاقبت کارهاست

وآن فرزند پنجمین وطرب ٭ وپنجم طالع خانهٔ فرزند وطرب

وهدیه وتشریف از بزرگان وبیت المال املاکست

ششمین خانهٔ رنج وبند وباز ٭ هفتمین خانهٔ زن وانباز

وخانهٔ ششم خانهٔ رنج ومرض وبند وخدمتکار است وخانهٔ

هفتم خانهٔ زن وانباز وشریك ودشمن ودزد وخصومتها

وظفر وهزیمت ویافتن ونا یافتن دزدیده وگم شده است

مرگ در هشتمست وخوف وخطر ٭ وخانهٔ هشتم خانهٔ مرگ

وخوف وخجل ومیراث ورسیدن اندوه ونکبت وبیت المال

ازواج وشریکانست ٭ در نهم خانهٔ علم ودین وهنر ٭ وخانهٔ نهم

خانه دین وسفر وطاعات ولطف طبع وکیاست ودانستن
احوال غایب وتوانکری ودرویشی است. عمل ودولت از دهم جویند
وخانهٔ دهم عمل ودولت وشغل ورفعت وجاه وپادشاه
وسروری وحکومت ومشهوری ومعروفی واحوال امهات است
جون حدیث ازده و یکی کویند. خانهٔ دوستان وامید است
وین بیان ببین جو خورشید است. وخانهٔ یازدهم خانهٔ
امید ودوستان وسعادت ویافتن مراد ودانستن دوستان
صادق وکاذب وبیت المال سلطانست. جو از آن بکذری بدوازدهم
حکم این برستوردان وعدو. وخانهٔ دوازدهم خانهٔ ستور
ندك وعدو وشقاوت وسختی وقرض دادن وکرفتن
ستوران وتهمت وحسد بردن وشناختن نیکی وبدی احوال
دشمنانست وجون این دوازده خانه را رسم کنند بروجهی که متصل شد

بعضی

بعضی ببعضی وخانهٔ دوازدهم متصل بخانه اول باشد ودو خانه
درجه اولی هریك ازین بیوت دوازده کانه را ثبت کنند آنرا
زایجه خوانند وازجمله این بروج طالع ورابع وسابع وعاشر را
اوتاد کویند وثانی وخامس را وثامن وحادی عشر را مایل الاوتاد
خوانند وموضع کواکب سیاره وراس وذنب نیز درین بروج بدرجات
ودقائق ثبت نمایند بدین طریق که درین صورت زایجه طالع مولود

خانهٔ مال ومعاش واعوان | خانهٔ تن وجان | خانه عدو ودستور
مشتری
سنبله
اسد
سرطان
راس
جوزا
ذنب
قوس
زحل
جدی
دلو
قمر
حوت
زهره
ثور
عطارد
مریخ

وهر برج کمیان او وطالع هیچ نظر واقع نتواند شد از ساقط

گویند وآن ثانی وسادس وثامن وثانی عشر طالعست واقوی

این دوازده خانه طالع وعاشر وسابع ورابع وحادی عشر

وخامس وتاسع وثالث وثانیست واضعف آن ثانی است واضعف

آن ثانی عشر وسادس است بواسطه آنکه این دو برج هم ساقط اند

وهم زایل وبدانکه در تقاویم قبل از اوراق دوازده خانه تحویل سال

عالم را می نویسند وآن دخول شمس است در اول درجه حمل وطالع

این تحویل را نیز می نویسند وآن برجیست که طلوع میکند از افق

مشرق در محل دخول شمس در اول درجه حمل واین طالع را مع

بروج دیگر بدرجات ودقایق معینه در دوازده خانه می

نویسند ومواضع کواکب وراس وذنب وکید وسهام نیز

در وی ثبت می نمایند بدستور زایجه طالع مولود بدین صورت

مثلا

مذکر ومؤنث بروج بدانکه بروج را باعتبار آنچه داخل

ذات اوست احوالست واعتبار آنچه خارج ذات اوست

نیز احوالست اول وآن دوست طبایع بروج چنانچه

مذکور شد وتذکیر وتانیث بروج چنانچه مصنف میفرماید

بشناس از بروج ماده ونر ، تا در احکام باشدش هنر

از حمل دان وثور ماده شناس ، همچنین گیر تا بحوت قیاس

یعنی برج اول که از حملست نر اعتبار کن که آن جز است آن

وبرج چهارم را ماده که آن سرطانست وهمچنین تا آخر

بروج یکی را نر ودیگری را ماده میدان تا حوت که او ماده است

ودر بعضی از کتب شریفه ورسائل لطیفه این قاعده را

بدین عبارت بیان فرموده اند که بروج حاره خواه حاره

یابس باشند که آن مثلثه آتشی است وخواه حار رطبه که

مثلثه هوائی است و بروج بارد مؤنث اند خواه بارد
یابس باشند که آن مثلثه خاکیست و خواه بارد رطب که آن
مثلثه آبیست و ماحصل هر دو عبارت یکیست و بروج
مذکر نهاری اند و بروج مؤنث لیلی چنانچه حمل نهاریست
و ثور لیلی بترتیب تا آخر بروج که او مؤنث بود و لیلی
بروج منقلب و ثابت و ذوجسدین بدانکه احوالی که
باعتبار خارج ذات بروجست بسیار است اول آنست
که بروج را باعتبار فصول چهار قسم کرده اند و سه برج
اول را ربیعی و سه برج را خریفی و سه برج چهارم را
شتوی میگویند چنانچه سابقا دانسته شد دوم آنست
که بروج را باعتبار طبایع هر فصلی بسه قسم کرده اند قسم
اول را منقلب و ثانی را ثابت و ثالث را ذوجسدین میگویند

چنانچه

چنانچه مصنف فرموده • بر فلک برج منقلب چار است
اندرین با تحکم بسیار است • حمل است اول و دوم سرطان
باز میزان و جدی ای سلطان • وجه تسمیه این بروج بمنقلب
آنست که چون آفتاب بدین بروج می آید منقلب میشوند
فصلی بفصلی چنانچه چون آفتاب بحمل آید زمستان منقلب
بفصل بهار شود و چون بسرطان آید فصل تابستان شود
و چون بمیزان آید فصل تابستان منقلب بفصل پاییز شود
و چون بجدی آید و فصل پاییز منقلب بفصل زمستان شود
ثابت آمد بوصف چار دگر • عقرب و دلو و گاو و شیر شمر
و این بروج را ثابت بواسطهٔ آن میگویند که چون آفتاب
بدین بروج می آید هوا ثابت میشود همچنین بروج دیگر
قوس و جوزا و خوشه و ماهی • وصف ایشان اگر زمن خواهی

گویم این علم هست بر من عین ، که بود این نهاد وجسدین [مین]

وین بروج را ذوجسدین بواسطه آن میگویند که هوای

فصول بر طبیعت خود است هرگاه که آفتاب در نصف اول

این بروجست و بر طبیعت فصل لاحقست هرگاه که در نصف

اخر این بروجست مثلا هرگاه آفتاب در نصف اول قوس [ست]

هوا بر طبیعت پائیز است وچون در نصف آخر اوست هوا

بر طبیعت فصل زمستان است پس گوییا که این بروج

مرکبند از ذوجسدین وچون فصل بفصلی منتقل شود

آنرا امتزاج فصلین گویند ودر تقاویم آنرا بر حاشیهٔ

صفحهٔ یمین نویسند دربرابر هر روزی از ایام اسابیع

که امتزاج دران روز یا در شب آن روز واقع شده باشد

بروج مشرقی ومغربی وشمالی وجنوبی بدانکه جهات عالم



مثلا

والحکام سال را

ازین طالع نویسند

امّا اگر طالع

برج ثابت باشد

حکم همه سال

از و نویسند واگر طالع برج ذوجسدین باشد حکم نصف

اوّل سال ازو نویسند وحکم آخر از طالع دخول شمس در اوّل

درجه میزان واگر طالع برج منقلب باشد حکم هر فصلی از طالع

آن فصل کنند وطلوع فصول طالع وقت دخول آفتابست

در اوّل درجه بروج منقلب وزایچه طالع سال را بر صفحهٔ

یسار میکشند وبر صفحهٔ یمین این ورق جدول میکشند

واسامی سالها ترك را در وی می نویسند بطریق صورت
زایچهٔ طالع و بجای طالع اسم آن سال که تقویم کواکب
دران سال استخراج کرده باشند نویسند و بجای ثانی اسم
سالی که بعد ازوست و همچنین ترتیب تا اسامی دوازده سال
ترکی تمام نوشته شود و اسامی سالها ایشان و صورت
ایراد آن در تقاویم مثلا برین منوالست



و ماههای شهور این تاریخ
نیز دوازده است و جهت
ارقام ایام شهور این تاریخ
جدولی باریك در صفحهٔ بیاض تقویم
بیاورند و ارقام اعداد ایام شهور را در و ثبت نمایند
و آخر ماههای ایشان اگر سی باشد یا بیست و نه **فرح کواکب**

کواکب

کواکب را در خانها طالع مواضعیست که دران مواضع
خوشحال باشند و آن خوشحالی را فرح گویند و آن مواضع اینست
مصنف بیان میکند • فرح تیر برج طالع دان • و آن تاثیر صانع دان
یعنی چون عطارد در طالع باشد در بیت فرح خود و خوشحال
خواهد بود • فرح ماه ثالثست از طالع • و فرح قمر در خانهٔ
سیم طالعست بر توالی بروج • و آن خورشید نیست جز تاسع
و فرح آفتاب در خانهٔ نهم طالع است بر توالی بروج
زهره در پنجمین بود بهرام • و فرح زهره در خانهٔ پنجم طالعست
بر توالی بروج • همچو در خانهٔ ششم بهرام • و فرح مریخ در خانهٔ
ششم طالع است بر توالی بروج • شاد در یازدست سعد اجل
مراد از سعد اجل مشتریست بواسطهٔ آنکه او سعد اکبر است یعنی
فرح مشتری در خانهٔ یازدهم طالعست بر توالی بروج

در ده و دو فرح رسد بر حمل. و فرح زحل در خانهٔ دوازدهم
طالعست بر توالی بروج بدانکه سابقا گفته شد که کواکب را
در برابر هر قوتی ضعفیست پس در برابر این قوت نیز ایشان را
ضعفی باشد که آن را ترح گویند چنانچه هفتم برج فرح هر کوکب
ترح باشد پس ترح عطارد در هفتم طالع و ترح قمر در نهم او
و ترح شمس در سیوم او و ترح زهره در یازدهم او و ترح
مریخ در دوازدهم او و ترح مشتری در پنجم او و همچنین ترح زحل
در ششم او باشد بر توالی بروج **حدود مصریان** هر یک
از بروج را قسمت کرده اند بر کواکب خمسهٔ متحیره باقسام مختلفه
و هر قسمی را از آن اقسام بکوکبی داده اند و آن قسم را حد آن کوکب
میگویند و باتفاق اصحاب نجوم بهترین راحدیست و چون کوکبی
در حد خود باشد خوش حال بود ای صاحب جلال و بایر جود.

بشنو

بشنو از قول اهل مصر حدود. بدانکه در حدود کواکب خلاف
بسیار است و اختلاف بیشمار کرده اند چنانچه هر قومی
حدود را بنوعی بیان کرده اند مثل اهل بابل و اهل هند و بطلمیوس
و اهل مصر و اما حدودی که درین روزگار مستعملست حدود
مصریانست و چنین گفته اند که واضع آنحضرت یوسف ع
و بعد از آن حدود بطلمیوس اشهر است و مصنف بیان
حدود مصریان کرده و ما در آخر این مبحث حدود بطلمیوس را
در جدول بیاوریم انشاء الله تعالی **حمل** یعنی اقسام حدود
کواکب از برج حمل. مشتری را که سایهٔ فرهست. از حمل حد آنکه شش درجست
شش درج نیز زهره را تیر است. هشت دیگر نصیبهٔ تیر است.
پنج دیگر نصیبهٔ بهرام. و آن کیوان جوان اوست مدام.
یعنی شش درجهٔ اول حمل حد مشتریست و از اول درجهٔ هفتم

تا ششم درجه دیگر حد زهره است واز اول درجه سیزدهم
تا هشتم درجه دیگر حد عطارد است واز اول درجه بیست ویکم
تا پنج درجه دیگر حد مریخست واز اول درجه بیست وششم
تا اخر برج حمل که آن نیز پنج درجه است حد زحلست ثور
یعنی اقسام حدود کواکب از برج ثور ~ باز از ثور حد زهره دو جا
آمد و حد تیر شش بشمار ، هشت از وی نیز حد سعد اجل
هست وجز پنج نیست حد زحل ، سه درج نیز حد بهرام است
دل را تا همیشه بدرام است ، یعنی از اول درجه چهاردهم
حد عطارد واز اول درجه پانزدهم تا اخر درجه بیست ودوم
حد مشتری است واز اول درجه بیست وسیوم تا اخر درجه
بیست وهفتم حد زحل واز اول درجه بیست وهشتم تا آخر
برج ثور که سه درجه است حد مریخست جوزا یعنی اقسام حدود

کواکب

کواکب از برج جوزا ومراد مصنف درین بحث از اسامی
بروج که میگوید همین عبارتست ~ تیر را شش درج ز جوزا حد
هست برجیس را همین بعدد ، زهره را آنکه شادی آهنجست
حد ازین برج بیگمان پنجست ، حد مریخ باز هفت دگر
وانکه کیوان ششست نیک نگر ، وترتیب این اقسام چنین است
که از اول برج جوزا تا اخر درجه ششم او حد عطاردست
از اول درجه هفتم تا آخر درجه دوازدهم حد مشتریست
واز اول درجه سیزدهم تا آخر درجه هفتدهم حد زهره واز اول
درجه هجدهم تا آخر درجه بیست وچهارم حد مریخ واز اول
درجه بیست وپنجم تا آخر برج جوزا که شش درجه است حد زحلست
سرطان حد مریخ نحس ومایه جنگ ، اندر درج هفت آمد از خرچنگ
باز حد زهره وشش تیر ، هفت از وی نیز حد سعد کبیر

آنچه ماند ز برج حد زحل ، باشد ای برتر از زحل محل

وترتیب این اقسام بدین طریقست که از اول درجه برج سرطان تا درجه هفتم برج او حد مریخست واز اول درجه هشتم تا آخر درجه سیزدهم حد زهره واز اول درجه چهاردهم تا آخر درجه نوزدهم حد عطارد واز اول درجه بیستم تا آخر درجه بیست وششم حد مشتری که سعد اکبر است واز اول درجه بیست وهفتم تا آخر برج سرطان که چهار درجه است حد زحلست

باز برجیس را ز برج اسد ، وانکه جز شش درج نباشد حد
حد ناهید بخ دان و زحل ، هفت دیگر نهاده حکم ازل
شش درج در برج تیر اچو تیر آمد ، باز بهرام را چو تیر آمد

وترتیب درجات این برج چنین است که از اول درجه برج اسد تا آخر درجه ششم

او حد مشتری واز اول درجه هفتم تا آخر درجه یازدهم حد زهره واز اول درجه هفتم تا آخر درجه یازدهم حد زهره واز اول درجه دوازدهم تا آخر درجه هجدهم حد زحل واز اول درجه نوزدهم تا آخر درجه بیست وچهارم حد عطارد واز اول درجه بیست وپنجم تا آخر برج اسد که شش درجاست حد مریخست

سنبله تیر را حد ز سنبله هفتست ، زهره را ده قلم چنین د فتست
مشتری را که فرخ آثار است ، حد ازین برج بیکمان چار است
باز مریخ را برابر تیر ، آنچه ماند بود زحل را تیر

وترتیب درجات این برج بدین نوعست که از اول درجه برج سنبله تا آخر درجه هفتم او حد عطارد واز اول درجه هشتم تا آخر درجه هفدهم حد زهره واز اول درجه هجدهم تا آخر درجه بیست ویکم حد مشتری واز اول درجه بیست ودوم

تا آخر درجهٔ بیست وهشتم حد مریخ واز اول درجهٔ بیست ونهم
تا آخر برج که دو درجه حد زحلست

میزان

حد برجی که خوانیش میزان ، شش درج دارد اختر کیوان
تیر را نیز هشت دان بس ازو ، مشتری را یک درج کم ازو
پنج دان حد زهره بهرام ، چار دیگر نصیبهٔ بهرام
وترتیب این اقسام برین منوالست که از اول برج میزان
تا آخر درجهٔ ششم او حد زحلست واز اول درجهٔ هفتم تا آخر
درجهٔ چهاردهم حد عطارد واز اول درجهٔ پانزدهم تا آخر درجهٔ
بیست ویکم حد مشتری واز اول درجهٔ بیست وششم حد زهره
واز اول درجهٔ بیست وهفتم تا آخر برج که چهار درجه است حد مریخ

عقرب باز بهرام را ز خانهٔ خویش ، حد بدان از درج ز پنج ودو بیش
حد ناهید را چهار شمار ، بعد از آن حد تیر دان دو چهار
چون شود پنج مشتری را حد ، شش زحل را رسد ز روی عدد
وترتیب اقسام درجات این برج برین منوالست که از اول
برج عقرب تا آخر درجهٔ هفتم حد مریخست واز اول درجهٔ هشتم
تا آخر درجهٔ یازدهم حد زهره واز اول درجهٔ دوازدهم حد
عطارد واز اول درجهٔ بیستم تا آخر درجهٔ بیست وچهارم حد
مشتری واز اول درجهٔ بیست وپنجم تا آخر برج که شش درجه است حد زحلست

قوس مشتری را ز قوس حد دو شش است ، پنج مر زهره را که سعد وش است
تیر را چهار و پنج حد زحل ، چار مریخ را که زوست جدل
واین اقسام برین ترتیب است که از اول برج قوس تا آخر درجهٔ
دوازدهم حد مشتری واز اول درجهٔ سیزدهم تا آخر درجهٔ
هفدهم حد زهره واز اول درجهٔ هجدهم تا آخر درجهٔ بیست ویکم
حد عطارد واز اول درجهٔ بیست ودوم تا آخر درجهٔ بیست وششم

حد زحل و از اول درجهٔ بیست و هفتم تا آخر برج که چهار درجه است
حد مریخ است **جدی** تیر در برج جدی دارد حد، هفت و برجیس را همین عدد،
زهره را هشت و مر زحل را چار، چار مریخ را ز روی شمار،
و ترتیب اقسام حدود این برج بدین طریقست که از اول برج
جدی تا آخر درجهٔ هفتم حد عطارد و از اول درجهٔ هشتم تا آخر
درجهٔ چهاردهم حد مشتری و از اول درجهٔ پانزدهم تا آخر
درجهٔ بیست و سیم تا آخر درجهٔ بیست و ششم حد زحل و از اول
درجهٔ بیست و هفتم تا آخر برج که چهار درجه است حد مریخ نخست
دلو تیر را حد ز دلو دان هفت، زهره از وی بیک درج کم رفت،
هفت سعدی که شادی آنجهت، قسم مریخ چون زحل نخست،
و این اقسام بدین ترتیب است که از اول برج دلو تا آخر درجهٔ
هفتم او حد عطارد و از اول درجهٔ هشتم تا آخر درجهٔ سیزدهم

حد

حد زهره و از اول درجهٔ چهاردهم تا آخر درجهٔ بیست و ششم
تا آخر برج که پنج درجه است حد زحلست **حوت**
دو شش از حوت حد زهره شمار، حد برجیس دان که هست چهار،
سه درج حد فزون ندارد تیر، باز بهرام را نامد تیز،
دوی دیگر نصیبهٔ زحلست، که بجانها ازو درون خللست،
و ترتیب این اقسام چنینست که از اول برج حوت تا آخر درجهٔ دوازدهم
حد زهره است و از اول درجهٔ سیزدهم تا آخر درجهٔ شانزدهم حد
مشتری و از اول درجهٔ هفدهم تا آخر درجهٔ نوزدهم حد عطارد
و از اول درجهٔ بیستم تا آخر درجهٔ بیست و هشتم حد مریخ و از اول
درجهٔ بیست و نهم تا آخر برج که دو درجه است حد زحلست و اکثر
اصحاب نجوم جدول اهل مصر را در جدول آورده اند بنا بر
تتبع ایشان ما نیز آن جدول را آوردیم برین صورت

جدول ارباب حدود بطریق اهل مصر

نام بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
درجات	و	ح	و	ز	و	ز	و	ز	یب	ز	ز	یب
کواکب	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	مشتری	عطارد	زحل	مریخ	مشتری	عطارد	عطارد	زهره
درجات	و	و	و	و	ه	ی	ح	د	ه	ز	و	د
کواکب	زهره	عطارد	مشتری	زهره	زهره	زهره	عطارد	زهره	زهره	مشتری	زهره	مشتری
درجات	ح	ح	ه	و	ز	د	ز	ح	د	ح	ز	ج
کواکب	عطارد	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مشتری	مشتری	عطارد	عطارد	زهره	مشتری	عطارد
درجات	ه	ه	ز	ز	و	ز	ه	ه	ه	د	ه	ط
کواکب	مریخ	زحل	مریخ	مشتری	عطارد	مریخ	زهره	مشتری	زحل	زحل	مریخ	مریخ
درجات	ه	ج	و	د	و	ب	ب	و	د	د	ه	ب
کواکب	زحل	مریخ	زحل	زحل	مریخ	زحل	مریخ	زحل	مریخ	مریخ	زحل	زحل

وحدود کواکب بطریقی که بطلمیوس
حکیم بیان فرموده بدین
گونه است که درین جدول مرقوم شده

جدول ارباب حدود بطریق بطلمیوس حکیم

برج						
حمل	درجات	و	ید	کا	کو	ل
	کواکب	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل
ثور	درجات	ح	یه	کب	کو	ل
	کواکب	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	درجات	ز	ید	ک	کو	ل
	کواکب	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل
سرطان	درجات	و	یج	ک	کز	ل
	کواکب	مریخ	مشتری	عطارد	زهره	زحل
اسد	درجات	و	یج	یط	که	ل
	کواکب	زحل	عطارد	زهره	مشتری	مریخ
سنبله	درجات	ز	یج	یح	که	ل
	کواکب	عطارد	زهره	مشتری	زحل	مریخ
میزان	درجات	و	یا	یط	که	ل
	کواکب	زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ
عقرب	درجات	و	ید	کا	کز	ل
	کواکب	مریخ	مشتری	زهره	عطارد	زحل
قوس	درجات	ح	ید	یط	که	ل
	کواکب	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ
جدی	درجات	و	یب	یط	که	ل
	کواکب	زهره	عطارد	مشتری	مریخ	زحل
دلو	درجات	و	یب	ک	که	ل
	کواکب	زحل	عطارد	زهره	مشتری	مریخ
حوت	درجات	ح	یب	ک	که	ل
	کواکب	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل

وجوه کواکب بدانکه کواکب را بعد حد حظ دیگر هست
مثل وجوه و دریجان وغیرهما و مصنف همین بیان وجوه
کرده چنانچه میگوید ے جون حدود نجوم شد معلوم
یاد گیر از من وجوه نجوم ، دانکه هر برج را که تقسیم بسه اقسام
کرده مرد حکیم ده درج هر یکی ازان اقسام بر حکمت وجوه کرد نام
ے داده هر وجه ازان بیك اختر ، بس جو یکیك بیان کنم بشمر ،
بدانکه هر برجی را بسه قسم برابر کرده اند و هر قسمی را که ده درجست
بکوکبی داده اند از کواکب سیاره و آن قسم را وجه آن کوکب
میگویند و ابتدا بحمل کرده ده درجه اول او را بصاحب او داده اند
که مریخست و ده درجه دوم او را بکوکبی داده اند که فلك او تحت
فلك مریخست و ده درجه سیوم او را بکوکبی دادند که فلك او تحت
فلك شمس است که آن زهره است و همچنین ده درجه اول برج

ثور

ثور را بکوکبی دادند که فلك او تحت فلك زهره است که آن
عطارد است و ده درجه دوم او را بکوکبی داده اند که فلك او
تحت فلك عطاردست که آن قمر است و ده درجه او را بزحل
داده اند جون تمام شد افلاك کواکب سیاره بحسب ترتیب
و همچنین اقسام بروج را بکواکب سیاره میدهند بترتیب
افلاك و جون افلاك ایشان تمام شد باز ابتدا از زحل میکنند
تا قسم آخر حوت که آن نیز بمریخ میدهند و اقسام بروج
وا دیاب وجوه بدین طریقست که مصنف بیان میکند **حمل**
وجه مریخ از حمل شش و چار ، و آن خورشید همچنین بندار ،
بعد ازان جون گذشتی از خورشید ، برج کردی تمام بناهید ،
یعنی ده درجه اول برج حمل وجه مریخ است که صاحب این خانه است
و ده درجه دوم او از شمس است و ده درجه آخر او از زهره

بر ترتیب افلاک ه باند د ثور تیر و هو اهست، مهر و را نحس اصل
همراه است، مراد از نحس اصل زحلست بواسطه آنکه او را
نحوست اصلست جوزا وجه بجیس رد و پیکر دان،
باز بهرام بعد از آن خورد ان، و مراد از دو پیکر جوزاست
بواسطه آنکه او دو صورتست و اتو نجمن که او را توامان نیز میگویند
سرطان زهره را اول آمد از سرطان، بعد از آن تیر و نیز ماه بدان
اسد هست در خانه خورشید از احکام، زحل مشتری و این بهرام
خانه خورشید اسد است سنبله شمس را برج خوشه تیر آمد،
بعد از آن زهره باز و نیز آمد، میزان چون قمر وجه گیرد از میزان
مشتری آید از پس کیوان، یعنی ده درجه اول میزان
حد قمر است و ده درجه دوم حد زحل و ده درجه سیوم
او حد مشتری هست عقرب چون ز میزان گذشتی عقرب، آید چون کنی وجوه طلب

یعنی

پیش مریخ و باز خورشید است، آخر برج وجه ناهید است،
قوس تیر اول بود ببرج کمان، پس قمر آمد از پسش کیوان،
یعنی ده درجه اول برج قوس وجه عطارد است و ده درجه
دوم او وجه قمر ده درجه آخر او وجه زحل سعد باشد بجدی و پس بهرام
برج گردد بر آفتاب تمام، مراد از سعد مشتریست بقرینه رعایت ترتیب افلاک
باز در دلو چون کنند نگاه، زهره یابند پس عطارد و ماه
زحل و مشتری و پس بهرام، حوت را دان و شد وجوه تمام،
و معلوم شد که مریخ را دو وجه پهلوی یکدیگر است یکی ده
درجه آخر حوت و دیگری ده درجه اول حمل چنانچه
این جدول مع باقی وجوه کواکب دیگر معلوم میشود

جدول ارباب وجوه

برج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
درجه	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
وجه	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل
درجه	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک
وجه	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری
درجه	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
وجه	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ

و از جمله حظوظ کواکب که پیش اهل زمان مشهور
و در قوی کواکب معتبر و منظور است دریجانست و خواجه
نصیر در رسالهٔ سی فصل چنین بیان کرده که هر یکی از بروج را
بسه قسم برابر کنند و ثلث اول هر برجی را بصاحب آن برج
دهند و ثلث دوم او را بصاحب برجی دهند که از همین
مثلثه است و بعد ازین برجست و ثلث آخر او را بصاحب

آن

آن برج دهند که باقی مانده از همین مثلثه مثلا ثلث اول
حمل را بمریخ دهند که صاحب اوست و ثلث دوم او را بشمس
دهند که صاحب اسد است و اسد بعد از حملست و مثلثه
آتشی و ثلث سیوم او را بمشتری دهند که صاحب قوس است
و قوس آخرین برجیست از مثلثهٔ آتشی و شیخ ابو الریحان
در کتاب تفهیم التنجیم چنین آورده که اول قسم دریجان
که ده درجه است از هر برجی تعلق بصاحب آن برج دارد
و دوم قسم او تعلق بصاحب پنجم آن برج دارد و سیوم قسم
او تعلق بصاحب نهم همین برج دارد و میان این دو عبارات
تغایر لفظی است و در حقیقت مآل هر دو یکیست
چنانچه ازین جدول هم دریجان کواکب و هم
توافق مآل عبارتین معلوم میشود ۵ ۵

جدول ارباب دریجان

برج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
درجات	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ارباب	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
درجات	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک	ک
ارباب	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر
درجات	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل
ارباب	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ

در بیان عدد منازل قمر همچنانکه دور فلک بدوازده
قسم کرده اند و هر قسمی را برجی میگویند دور فلک را نیز
به بیست و هشت قسم کرده اند هر قسمی را منزلی نام نهاده اند
بمناسبت آنکه قمر هر روزی در یکی ازین منازل نزول میکند.
کقوله تعالی والقمر قدرناه منازل لتعلموا عدد السنین والحساب
چون به بیش تو منازل ماه، بر شمار حساب دار نگاه،

ظاهر

ظاهر از مشرق چون شود شرطین، باشد از بعد او طلوع بطین
طلوع این منازل چنین است که چون آفتاب در یکی ازین
منازل باشد آن منزل مخفی بود از نظر و چون ازو بگذرد
آن منزل قبل از طلوع آفتاب از مشرق صباح طلوع کند
و طلوع آن منزل را در اتصالات کلی می نویسند بدین صورت
ع بطین مر یعنی طلوع بطین روز شنبه واقع شده
و آفتاب هر منزلی را بچهارده روز قطع میکند و در ماهی
دو منزل و ثلث منزلی تمام کنند و در سالی تمام منازل را
سیر کند و قمر گاهی زیاده از یک روز منزلی قطع کند و در صفحه
یسار تقاویم بعد از جداول کواکب جدولی بکشند و در برابر
هر روزی منزل قمر را در نصف النهار آن روز بنویسند
و چون ابتداء بروج از نقطه اعتدالی ربیعی کرده اند و اول

درجهٔ حملست ابتداء منازل بیرا از همین نقطه کردند.
و آن شرطین است و او دو کوکب روشنست بر دو شاخ حمل
یکی در جانب شمال و یکی در جانب جنوب و آن یکی که در جانب
جنوب ستارهٔ خرد دیست دوم بطین و او سه ستاره است
مانند سه پایه بر شکم حمل. پس ثریا و بعد از آن دبران
هقعه و هنعه بعد از ایشان ذراع. وسیم از منازل ثریا است
و اهل فرس او را پروین گویند و این شش ستاره است بر دنبهٔ
حمل چهارم دبران و او یك ستارهٔ روشنست بر چشم شرقی
ثور و بدین واسطه او را عین الثور گویند و با او ستارها
بسیار بر شکل حرف دالست پنجم هقعه و او سه ستاره است
بر یك سر جوزا بر شکل نقطه که بر بالای حرف شین است ششم
هنعه پنج ستاره است یکی از دیگری روشن‌تر بر پای جوزا

ویکی

و یکی از آنها روشن‌تر است. پس ذراعست و نثره و طرفه
جبهه و زبره و صرفه. و هفتم از منازل ذراعست
و او دو ستاره است روشن بر دیگر سر جوزا و موازی یکدیگر
از یکدیگر دور اند هشتم نثره دو ستارهٔ تاریکست بر سینهٔ
سرطان و میانهٔ ایشان ستارهٔ دیگر معلقست نهم طرفه
دو ستاره است بر دو چشم اسد از یکدیگر اندکی دور دهم
جبهه چهار ستاره است روشن بر پیشانی اسد یازدهم
زبره دو ستاره است یکی از دیگری روشن‌تر بعضی گفته‌اند
که بر گردن اسد است و بعضی گفته‌اند که در آخر او ست دوازدهم
صرفه یک ستارهٔ روشن است و بر حول او ستارهٔ دیگر نیست
و او را قلب الاسد میگویند. باند اند کسی که با خبر است
صدع عوا سماک و پس غفرات. و سیزدهم از منازل عوا است

وسیزدهم از منازل و آن پنج ستاره است مثل لامی که او را
عجب نوشته باشند و گفته اند که ورك الاسد است و پیش اهل
عرب آنست که آن سگیست که عوعو میکند و از عقبست چهاردهم
سماك اعزل ستارهٔ متفردیست و این چهارده منزل شمالی اند
پانزدهم غفر و آن سه ستارهٔ تاریکیست بر دامن عذرا و بعضی گفته اند
که موقع او میزانست ه و در بالا تاجی بکند دری اکلیل ه
اندرین قول نیست کسر اقیل ه و شانزدهم از منازل زبانا است
و او دو ستارهٔ روشن است و او را با عقرب میگویند یعنی دو شاخ
عقرب و در ولایه میزان نیز خوانندش بمقدار یك نیزه از یکدیگر
دور، هفدهم اکلیل چهار ستاره است از یکدیگر دور و بر روی عقرب
و در کتب بعد قلب و شوله نگاه ه از ضایر بلده یا بی راه ه
هجدهم از منازل قلبست دو ستارهٔ است روشن و سرخ و دو ستاره

خورد

خورد با اوست یکی بر فوق او و دیگری در تحت او و او را
قلب العقرب گویند نوزدهم شوله دو ستاره است روشن
بهم نزدیك بر سر ذنب عقرب و از جهت او را نیش عقرب
میگویند بیستم نعایم هشت ستاره است چهار سلفان برکاه
کشیده و چهار دیگر بر خارج او بیست و یکم بلده بعضی گفته اند
که این گشادگیست خالی از کواکب و بعضی گفته اند که شش ستاره است
مثل کمان ه از پس بلده چار سعد آمد ه که تفصیل بشنوی شاید ه
اولین ذابح و دوم بلعست ه اخبیه مر سعود را تبعست ه
یعنی بعد از بلده چهار منزل سعد است چنانچه اول را سعد ذابح
و دوم را سعد بلع و سیوم را سعد اخبیه و چهارم را سعد سعود
خوانند و بیست و دوم ازین منازل ذابحست و او دو ستارهٔ
کوچك باریکست و بعد ایشان از یکدیگر گز باشد در نظر و بر دو شاخ

جدی اند و به بالای یکی از ایشان یك ستارهٔ خورد دیگر است که
میگویند که آن مثل گوسفند بیست که آنرا سعد ذابح میگویند
وسیوم بلع دو ستارهٔ خورد است که از یکدیگر برابر ستارهٔ
ذابح دورند بیست و چهارم سعد سعود سه ستاره است دو تاریك
ویکی روشن بر دنبال جدی بر کتف صورت دلو بیست و پنجم
اخبیه چهار ستاره است بر دست راست دلو که بپای بط
میماند وکوکب میانی او را سعد خوانند باذ فرع مقدم و از آنجا
چون گذشتی موخر است و رشا بیست و ششم از منازل فرع
مقدم و بیست و هفتم فرع موخر است و هر یکی ازین دو منزل
دو کوکب اند روشن میان هر یك مقدار نیزهٔ باشد در تفاوت بعد
و بجهت تخفیف لفظ فرع از اسم ایشان حذف کرده اند
بیست و هشتم رشا ستاره ایست روشن در میان کواکب بطن الحوت

وازین

وازین سبب او را بطن الحوت نیز گویند و کواکب خورد در گرد
او بسیار است و از غفر تا رشا چهارده منزلست و ایشان
جنوبی اند پس مجموع منازل بیست و هشت باشد بر مذهب
اهل عرب و اهل هند بران رفته اند که منازل بیست و هفت است
بواسطهٔ انکه قمر در بیست و هفت روز دوری تمام میکند
و هر روز منزلی می باید تمام کرد مصنف مباحث ارقام و علامت
صفحات تقویم را اما چون در اکثر تفاوبر اوج و حضیض
کواکب را مینویسند و مصنف رحمه الله بیان آن نکرده مناسب
نمود که الحاق کند بیان آنرا بدین مباحث بدانکه اوج و حضیض
کواکب مثل کواکب ثابته سیر میکند و مقدار سیر ایشان بطریقی که
خواجه نصیر در رساله بیست فصل نوشته اند آنست که در هر دو هزار سال
یك برج قطع میکند و در هر صد سال یکدرجه و نیم و در تاریخ

سنه تسع وخمسین وستمائه هجریه که تحقیق مواضع اوجات
نموده در رساله مذکوره نوشته اند اوج زحل در ده درجه
قوس واوج مشتری در آخر درجه سنبله واوج مریخ در هفده
درجه اسد واوج عطارد در درجه عقرب بود وسید منجم
در شرح رساله مذکوره چنین آورده که آنچه در متن تعیین
فرموده مع قید تاریخ آنست که در زیج شاهی که حکیم خیام
بنام سلطان جلال الدین ملکشاه تمام ساخته مثبت است
وآنچه برصد جدید ایلخانی یافته اند که تحقیق اقربست آنست
که در سال سیصد وچهل ودوم ملکشاهی اوج آفتاب در دوم
درجه سرطانست واوج زحل در بیست ویکم درجه قوس واوج
مشتری در اول درجه میزان واوج مریخ در بیستم درجه اسد
واوج زهره در پانزدهم درجه جوزا واوج عطارد در چهارم

درجه

درجه عقرب بوده وارباب فضل ودانش واصحاب عقل
وبینش درین روزگار زیج الغ بیکی را اعتبار نموده اند
پس واجب نموده که از زیج مذکور تحقیق اوجات نمایند
واینچنین است که در اول محرم سنه سبع عشرین وتسعمائه
هجریه اوج شمس در دو درجه وسی وهفت دقیقه وپنج ثانیه
قوس واوج مشتری در صفر درجه وچهل وسه دقیقه
وپنج ثانیه میزان واوج مریخ در بیست وسه درجه وهشت
دقیقه وسی ثانیه واوج زهره در بیست وسه درجه وسی وشش
دقیقه وپنجاه ونه ثانیه جوزا واوج عطارد در پنج درجه
وچهل دقیقه ودو ثانیه عقرب است وچون کوکبی در اوج
خود باشد قوی وخوشحال باشد وچون در حضیض آید
ضعیف وبدحال گردد وحضیضات کواکب درخانهاء هفتم

اوج ایشان باشد بهمان درجه و دقیقه و ثانیه اوج مثلا
اوج زحل در هجده درجه و هفت دقیقه و پنج ثانیه جوزا
خواهد بود و همچنین قیاس کن حضیضات کواکب باقیه را
بعد عطارد که او را دو حضیض است بر دو تثلیث اوج
چنانچه درین دایره معلوم میشود بسهولت تمام
واوج قمر در اجتماع و استقبال
وحضیض او در دو تربیع آفتاب
چنانچه بطریق تمثیل درین دایره مرقوم شد



واوج وحضیض کواکب را
برحاشیه صفحه یمین بشش رقم
نویسند اول رقم اوج و آن ح باشد

یا رقم

یا رقم حضیض و آن حض باشد دوم رقم کوکب سیوم رقم
شب یا روز چهارم رقم روز هفته پنجم رقم ساعت ششم رقم
دقیقه برین صورت مثلا حس لو ی ه یعنی اوج شمس
شب جمعه به ساعت و پنج دقیقه واقع شد و تحقیق اوج
وحضیض چون لایق رساله نبود بیان کرده نشد اختیارات
چون تمام کرد مصنف مباحث مسائل ارقام و علامات تقویم را
شروع نمود در بیان اختیارات واختیار در لغت برگزیدنست
ودر اصطلاح عبارتست از گزیدن وقتی از وقتها که بهترین
اوقات باشد یعنی آن وقت از آن وقتها موافق مقصود
بود درین مدت که آن وقت طلب کند و هر شغلی که هر روز
یا هر هفته تکرار آن رجوع افتد از احتیاج باختیار نباشد
ودر اختیارات اشتغال دیگر چند چیز رعایت باید نمود

اول آنکه قمر خوش حال باشد دوم آنکه صاحب خانهٔ قمر نیز
خوشحال باشد سیوم آنکه کوکبی که آن شغل منسوب باو
باشد خوشحال بود چهارم آنکه طالع وقت خوش بود پنجم آنکه
خانه که آن شغل منسوب باوست نیز خوشحال باشد و خوشحالی
کواکب آنست که سعد و بقوتهای که ذکر بعضی ازان کرده شد
آراسته باشند و خوشحالی بیوت آنست که خالی باشند
از نحوس و ناظر باشند بدیشان و بدحالی کواکب و بیوت
قیاس معلوم شود و اگر صاحب خانهٔ قمر بدحال و منحوس باشد
صلاح قمر فایده نرساند و اگر صلاح و خوشحالی قمر میسر نشود
یکی از سعدین باید که در طالع یا عاشر باشد و در اختیاراتی که
در روز کنند اولی آن بود که طالع و موضع قمر بروج نهاری باشد
و اگر در شب کنند باید که بروج لیلی باشد و قمر تحت الشعاع

و در

و در مجاسدهٔ کید و ذنب و طریقهٔ محترقه و محصور بین النحسین
و خالی السیر نباشد و باید که نیز نحسین هیچکدام در طالع نباشد و در
اموری که در و شرارتی باشد باید که قمر منحوس بود و در اموری
که مطلوب شهرتش باشد باید که آفتاب فوق الارض و قمر
متصل بکوکبی باشد که شغل را بدان مناسبتی باشد و بالجمله
اختیار هر شغلی موضع قمر و کوکبی که متصل بقمر باشد که
مناسب آن شغل باشد چنانچه مصنف در اختیارات اموری
که مذکور میشود رعایت کرده. **نو بریدن و نو پوشیدن**
چون باین شغل کثرت احتیاج واقع بود اختیار او را بر اختیارات
اشغال دیگر مقدم داشته میگوید چون بود در بروج ثابته
جامه بریدن اختیار مخواه بواسطه آنکه اثر برج ثابت
ثبات و دوام است و این خلاف مقصود است ازین شغل

وبدترین بروج ثابته درین شغل اسد است • بلکه در برج منقلب باید
ومناسب آنست که ماه در برج منقلب باشد تا این شغل زودتر
با تمام رسد واگر در برج ذوجسدین باشد قصوری نکند
ودر زهره کند شاید • وبهتر آنست که قمر متصل بزهره باشد
چون دو کوکب زیب وزینت است واگر متصل بمشتری باعطا
بود شاید اما لازمست که آن اتصال بنظر تسدیس یا تثلیث باشد
بایدت نیز وقت پوشیدن • هم بدین اختیار پوشیدن
ودر محل پوشیدن جامهٔ نو نیز باید که بهمین اختیار عمل کنند
تا جامه ثبات ودوام یابد وعیش وشادی زینتی باشد
که اگر مجاسد یا تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد یاد را اجتماع
یا استقبال بود دلیل آن باشد که آن بارنج کهنه شود وتخصیص
اجتماع واستقبال که دلیل آن بود که عاقبت آن جامه را با عدا

در

در کود نهند • حمام رفتن • ودر کتب رای رفتن حمام
ماه باید بخانهٔ بهرام • ونه در برج مشتری باید
ودر ثور واسد بود شاید • یعنی در رفتن حمام ماه
در خانهٔ مریخ می باید بواسطه آنکه یکخانهٔ مریخ آتشی است
ودیگری آبی وهر دو بحمام مناسبت دارند وهمچنین است
خانهٔ مشتری واگر در برج اسد باشد نیز مناسبست چون
او نیز آتشی است • لیک اندر بروج آبی به • بجز این اختیار هیچ منه
وانسب آنست که درین شغل ماه در بروج ابی باشد بواسطه
آنکه سر تراشیدن نیز در بروج آبی مناسب است
شریک وتزویج کردن • ودر کتب رای شرکت وتزویج
رو بتقویم در نگر یا زیج • ماه باید ببرج ذوجسدین
ودرین اختیار قمر در برج ذوجسدین بواسطه آنست که

بشرکت وتزویج میان دو کس واقع میشود بروج
ذوجسدین نیز مرکب اند دو حالست چنانچه مذکور شد
پس او مناسب باشد وصاحب اختیارات علائیه چنین
گفته است که در شرکت باید که طالع وخانهٔ ماه برج
ذوجسدین باشد وبعضی حکما اسد وجدی را نیز روا
داشته اند امّا جوزا دلیل دوستی وامانت وسنبله دلیل
خصومت ومنفعت واسد دلیل بسیاری منفعتست وجدی
دلیل آن بود که هر دو از یکدیگر شاد باشند ودر تزویج باید
که ماه در برج ثابت باشد وبهترین ثور واسد است
وبهترین میانهٔ ثور واسد است از ده درجه تا بیست درجه
یافتن از اتصال سعدی زین • وباید که قمر متصل بسعدی باشد
وبهترین نظرها در شرکت آنست که سعود با قمر باشند

در طالع یا ناظر باشند از سنبله ماه یا بطالع وگفته اند که
اگر خداوند خانه ماه ناظر بود بماه دلیل بود که بوقت مشارکت
از یکدیگر راضی باشند ودر آن شرکت سود کنند واگر ناظر
نباشند یکدیگر را بخیانت متهم سازند وبدان سبب میان
ایشان شرکت باطل شود ودر تزویج باید که ماه متصل
بزهره بود وهر دو مسعود باشند وماه مقارن مشتری
یا عطارد بود وباید که آفتاب وطالع وآن کوکب که ماه از و
منصرف شده باشد سلیم از نحوس باشد زیرا که ایشان دلیل
مردند وزهره وماه وخانهٔ هفتم طالع وخداوندش وآن کوکب
که ماه باو متصل خواهد شد بری از نحوست باشند زیرا که ایشان
دلیل زنند وهمچنین عاشر وماه دلیل بود بر آنچه میان ایشان
باشد ورابع وخداوند خانه ماه دلیل بر عاقبت ایشان باشد

وبايد كه ماه در تربيع نحس يا در مقابلهٔ ايشان نباشد كه
آن دليل فرقت بود بسبب منازعت ودشمن داشتن يكديگررا

سواري كردن ~ ورت بايست تا سوار شوي
چون طلبكار اختيار شوي ، اول از برج منقلب مه جوي
بس مريخ ومنظر او بوي ، بجهت سواري كردن بايد كه قمر
در برج منقلب بود بتخصيص حمل ومريخ كه كوكب با هيات نسبت
بايد كه ناظر باشد باو بنظر دوستي كه آن تسديس است وتثليث
واكر مشتري متصل باو باشد نيز مناسب است ~
نيك دان كر بدوستست نظر ، ور خود از مشتريست توبهتر

ابتداي كتابت ~ ابتداء كتابت از هر باب
چون كني اختيار هست صواب ، ماه در برج منقلب بايد
ور بشود راست متصل شايد ، يعني چون خواهي كه كتابتي كني

بايد كه ماه در برج منقلب باشد يا در ثور وصاحب اختيارات
علائيه چنين كفته كه اوليتر آن بود كه ابتداء كتابت
آن وقت كند كه ماه در ثور بود از هشت درجه تا چهارده درجه
جوزا از يك درجه تا شش درجه ودر سنبله از يك درجه تا هفت
درجه ودر ميزان از شش درجه تا چهارده ودر جدي
ودلو از يك درجه تا هفت درجه وبايد كه قمر در قوس وحوت
نباشد وكوشيار حكيم كفته كه طالع وقت بايد كه برج
منقلب باشد ومحمد ايوب كفته كه طالع وقت برجي باشد
كه عطارد در او در وحظي بود چنانچه خانه يا شرف يا مثلثه
يا حد يا وجه او باشد واكر عطارد در حظهاي خود نبود بايد كه
عاشر طالع برجي بود كه عطارد در وي حظي باشد وبايد كه
عطارد مشتري ومستقيم ودر اوتاد بود ومحترق نباشد

وباید که ماه با عطارد باشد واگر کتابت نوشتن برای حاجت
بود باید که ماه متصل باشد بدان کوکب که از مدلول او
طلب حاجت کند چنانچه مصنف بیان میکند
ور بود نامه سوی حضرت شاه ، نظر آفتاب باید وماه ،
یعنی اگر خواهد که کتابت بسلاطین فرستند باید که قمر در برج
منقلب باشد وناظر بود بآفتاب که کوکب سلاطین است
ور فرستی بسوی دانشمند ، جز نظر سوی مشتری مپسند ،
وچون نامه علما نویسند یا بسادات وقضاة باید که میان قمر
ومشتری که کوکب این طایفه است ور فرستی سوی سپهسالار ،
سوی مریخ بایدت دیدار ، واگر کتابت بامراء لشکر وسپهسالاران
فرستند باید که قمر متصل بمریخ باشد که این طبقه متعلق بمریخ اند
ور فرستی بخواجه ودهقان ، نیک باشد نظر سوی کیوان ،

وچون

وچون کتابت بخواجها ودهقانان وصحرانشینان فرستند
ماه را باید که بزحل ناظر باشد بواسطه آنکه این جماعت تعلق بزحل دارند
ور فرستی سوی زنان بنگر ، تا نیابی بجزش بزهره نظر ،
واگر نامه بزنان وامردان ومطربان فرستند باید که قمر
ناظر بزهره باشد چون زهره کوکب این جماعت است
این نظرها بدانکه بی تلبیس ، همه تثلیث باید وتسدیس ،
ور تو خواهی نیاردت تصدیع ، ز مقابل حذر کن وتربیع ،
یعنی نظراتی که تعیین نموده شد میان قمر وکوکب مذکوره
می باید که تثلیث باشد یا تسدیس چون ایشان نظر دوستی اند
وتربیع ومقابله نباشد که ایشان نظر دشمنی اند پس ازان
دو نظر فایده حاصل شود واز این دو نظر ضرر وتصدیع
وچون قران با کواکب نحس نحس است وبا کواکب سعد سعد

واو را قراری نیست در سعادت و نحوست مصنف متعرض او نشد

بنا نهادن اختیار بنا بوقتی خواه، که بود در بروج ثابته ماه،

محمد ایوب گوید که در بنا نهادن باید که ماه در بروج ثابته

باشد و بهترین اسد است و ثور نیز نیکست و قصرانی نیز گوید

که ماه باید که در بروج ذو جسدین باشد و بهترین آن سنبله است

و صاحب اختیارات علائیه گوید ماه در بروج ارضی نماست

و باید که شب فوق الارض و روز تحت الارض باشد

و از هبوط دور و بشرف نهاده خداوند خانه او ناظر بود

با و بنظر تربیع که این نظر دلیل بقاء این عمارت باشد و باید که

اوتاد خالی باشند از نحوس خاصه وتد رابع و باید که ماه ما بین

المیزان والجدی نباشد که بدترین چیزی در اختیار عمارت است

هم بسوی ستاره نظرش، که بود برج خاکی مقرش،

وی باید

و می باید که قمر ناظر باشد بکوکبی که آن کوکب در برج خاکی باشد

و کوشیار حکیم در کتاب مدخل گفته اند که در بنا نهادن

می باید که در برج ثابت باشد متصل بکوکبی که در بیت شرف

خود باشد یا در برج هوائی و این نظر باید تثلیث یا تسدیس

یا مقارنه باشد و درین اختیار چند چیز را ملاحظه می باید

کرد اول می باید که میان زهره و زحل هیچ نظر نباشد دوم آنکه

قمر با زحل و ذنب نباشد سیوم آنکه زحل در وتدی از اوتاد

نباشد تخصیص وتد رابع که اگر آنجا باشد دلیل آن بود که

آن بنا تمام نشود و اگر تمام شود خداوند او پیوسته در رنج

بود و از دزدان و از مصیبت و عاقبت از سیلاب خراب شود

چهارم آنکه خانه قمر ساقط بود در طالع پنجم آنکه خداوند

خانه قمر تحت الشعاع یا منحوس نباشد که اگر چنین باشد

خداوندان عمارت بمیرد قبل از اتمام آن شتم انکه مریخ را
در بنا نماده اند هیچ حصه نباشد واگر او را نظری باشد که
بزهره بود باید که بزهره بشرط آنکه ان نظر قوی باشد
باید که بزهره بود بشرط انکه ان نظر قوی باشد زیرا که میان
مریخ و زهره آشتی است پس اگر او خالی باشد از نظر زهره
دلیل خرابی و سوختن آن بنا باشد **ضیاع خریدن**
ورضیاعی خری تبندی رای ، برج خاکی طلب قمر را جای
نظرش سوی کوکب مسعود ، تا سعادت بود در او موجود
وبکیوان نظر بود بخرش ، لیک باید بدوستی نظرش
یعنی در املاک خریدن باید که قمر در برج خاکی باشد و ناظر
بود بسعدی که آن مشتری است یا زهره و اگر ناظر بزحل باشد
نیز مناسبست اما می باید که آن نظر تسدیس باشد یا تثلیث

وزحل

وزحل باید که در خانها خود باشد و مریخ ساقط و باید که رابع
طالع و خداوندش مسعود باشد و ماه در وسط السما
یا در شرف خود باشد و طالع وقت و قمر هر دو از نحوس
خالی باشد **اختیار درخت نشاندن** ور درختان نشانی
اندر باغ ، بنماید ترا رهی چو چراغ ، ماه باید ببرج ثابته در
کوکب سعد را بماه نظر ، فی جهت درخت نشانیدن
باید که قمر در برج ثابت باشد و صاحب اختیارات علائیه
گوید که قمر در برج مائی یا ارضی بود و طالع برجی ازین
بروج باشد و باید که ماه ناظر بود بکوکب سعدی که آن سعد
در طالع یا در عاشر یا در شرف خویش بود و باید که زحل
قوی حال بود و در اوتاد یا در مایل اوتاد و حذر باید کرد
از انکه زحل متصل بکوکبی باشد که آن کوکب در هبوط خویش باشد

که اگر چنین باشد درختی که نشانده باشد خشک و ضایع شود
و باید که خداوند خانهٔ ماه در احتراق نباشد که چنین گفته‌اند
اگر این حال واقع باشد خداوند درخت از میوهٔ آن درخت نخورد

اختیار زراعت

اختیار ار کنی زراعت را ، بکن نیک وقت ساعت را ،
بطلب ماه را بخانهٔ خاک ، ور بسرطان بود نباشد باک ،
یعنی در اختیار زراعت کردن
باید که قمر در برج خاکی باشد یا در برج سرطان و صاحب
اختیارات علائیه گوید که در زراعت کردن ماه و خداوند
طالع باید که در برج منقلب باشند و طالع برج ذو جسدین
باشد و خداوند طالع بری باشد از نحس و ناظر بود بطالع
و احتراز باید نمود از آنکه نحس را بصاحب طالع نظری باشد
زیرا که دلیل آن باشد که زرع را آفتی رسد

فرزند تعلیم

ودرتعلیم

ودر تعلیم بپری فرزند ، اندرین اختیار میپسند ،
جای مه در بروج بادی جوی ، ور نیابی بقوس و سنبله بوی ،
بعطارد بدوستی نگراه ، هر دوشان از نحس کرده کران
یعنی چون فرزند را تعلیم دهند باید که قمر در برج بادی
یا در قوس یا در سنبله باشد و ناظر بود بعطارد بنظر
تثلیث یا تسدیس و قمر و عطارد هر دو از نحس خالی باشند
و بدانکه تعلیم چند قسم است و بیان اختیار هر یک از اقسام
مشهوره لازمست اول تعلیم پیشها باید که ماه در حمل یا ثور
یا جوزا یا میزان یا حوت یا سنبله بود و اگر در دیگر برجها
باشد هیچ نیاز نمود دوم تعلیم سازها و درین امر سه چیز
ملاحظه باید نمود اول آنکه طالع وقت جوزا یا میزان
یا دلو بود زیرا که نغمه تعلق بهوا دارد و این بروج هوائی اند

دوم آنکه ماه متصل بود بعطارد یا بزهره یا از یکی ازین
دو کوکب منصرف شده باشد و بدیگری متصل شود و اگر
چنین میسر نشود باید که ماه در خانهٔ زهره باشد متصل
بعطارد یا در خانهٔ عطارد باشد بزهره سیوم آنکه زهره
و عطارد و ماه در وتدی باشند از اوتاد اربع سیوم
تعلیم علم و ادب و درین اختیار باید که عطارد مستقیم
و متصل بمشتری بود و هر دو در اوتاد طالع باشند و طالع
وقت سنبله باشد و صاحب اختیارات علائیه فرموده اند که
اگر عطارد یا خداوند طالع در برجهاء آتشی بود دلیل باشد
بر کمال علم و ادب و اگر مریخ در طالع بود آنکس دشمن علم شود
و اگر زحل در طالع بود هرچه بخواند فراموش کنده

اختیار داروی مسهل خوردن

خوردن

خوردن دارو ار بود درایت ، احتیاط ار کنی بود جایت ،
ماه را نیک باشد ار بآبی ، اندران دم بخانهٔ آبی ،
یعنی چون خواهند که دارو خورند باید که ماه در برج آبی
باشد تا زود بعمل درآید ، نظرش سوی زهره بد رام ،
ور نظر باشدش سوی بهرام ، چون نظر دوستی بود سردان ،
دار باش از مقارن کیوان ، و باید که درین اختیار
قمر ناظر باشد بزهره و اگر بنظر تثلیث یا تسدیس ناظر باشد
بمریخ نیز مناسب باشد اما از نظر زحل بقمر احتراز باید نمود
بتخصیص از قران ایشان و حضرت شیخ کوشیار در مدخل
آورده اند که چون قمر متصل شود بمریخ بنظر دوستی عمل دارو
قوی باشد و چون مقارنهٔ مریخ با مشتری بود ضعیف بود عمل او

بریدن ناخن

و رهی برده زی بنگر ، تا که در برج باد هست قمر ،

ورنه بادی بقوس یا خوشه ، نحس ازو دور و سعد هم توشه
و در اختیار برده خریدن باید که قمر در برج بادی یا در قوس
یا در سنبله باشد از نحس دور و بسعود متصل و محمد ایوب
گوید که ماه در برج ارضی یا هوائی باید مگر جدی و عمر گوید
در همه برجها شاید مگر حمل و عقرب و جدی و بهتر آنست که
آن برج بصورت مردم باشد و قصرانی گوید که در حوت
رواست و صاحب اختیارات علائیه گفته است که باید که
طالع و خداوندش و قمر و خداوندش که خانهٔ قمر از نحس
سلیم باشند و خداوند سادس را با خداوند طالع ممازجت
و اتصال می باید و محمد ایوب گوید که بردهٔ که در دست مشتری
صنعت و پیشه خواهد آموختن محلی می باید خرید که طالع و خانهٔ
ماه خانهٔ آخرین جوزا باشد **فصد و حجامت کردن**

ودکی

ودکی فصد یا حجامت رای ، آتشین برج قمر را جای
چون خواهند که فصد یا حجامت کنند باید که قمر در برج
آتشین باشد که بر طبیعت بروجست و صاحب شرح
سی فصل گفته است که قمر می باید که در برج هوائی باشد
چنانکه فصد و حجامت در و جائز نیست تخصیص بردست
و سنگین بسبب آنکه بدن انسان متعلق بآب ست ، یا نظر سعد دور نحست
لیک با این همه نباشد باک ، گر کند سوی او دران هنگام
نظر از دوی دو سنج بهرام ، و باید که قمر درین اختیار بنظر
سعدی مسعود بود و از نحوست دور اما اگر مریخ بنظر
تثلیث یا تسدیس ناظر باشد بدو خلل نکند چون خون ریختن
بدو مناسبتست و نیز باید که قمر ناقص النور باشد **سفر کردن**
ودکی رای اختیار سفر ، ماه در برج منقلب بهتر ،

نیك باشد ببرج خاكی نیز ، لیك در سعد و نحس بین
و در اختیار سفر قمر باید كه در برج خاكی بود چون سفر
بخشكی باشد و در برج آبی بود چون بدریا باشد و بهتر آنست
كه ماه در برج منقلب باشد و باید كه ماه متصل بود بمشتری
و اگر آفتاب در تربیع سعود باشد یا در مقابلهٔ ایشان دلیل
بازگشتن است ، قمر از نحس و طالع و دوم اش
پاك باید هفتم و نهمش ، و باید كه ماه و طالع وقت و دوم
و هفتم و نهم او از نحس خالی باشند و خداوند طالع باید كه
از نحس نیز خالی باشد و نحس باید كه از ماه و طالع ساقط باشند
و باید كه در هفتم سعدی بود و خداوند نهم سعد باشد
و در طالع بود و ماه در نهم طالع یا در سیوم طالع یا در یازدهم
یا در پنجم او باشد و خداوند طالع و خداوند خانهٔ ماه و در اوتاد باشند

سلیم از نحس و در این اختیار از چند چیز احتراز باید نمود
اول آنكه خداوند طالع از طالع و خداوند خانهٔ ماه از ماه
ساقط بود دوم آنكه عطارد و ماه تحت الشعاع یا در ششم
طالع یا در دوازدهم باشند سیوم آنكه ماه در مقابل
یا در مقارنه یا تربیع نحس باشد زیرا كه نظر نحوس بماه
بدتر باشد از نظر ایشان بطالع قصرانی گوید كه قمر متصل
باشد بمریخ دلیل آفت باشد از دزدان یا از پادشاه
یا از آتش چهارم آنكه ماه در وتد رابع بود كه آن دلیل دشواری
راه و دوری مسافت باشد پنجم آنكه ماه در طالع باشد كه
آن دلیل بیماری بود در راه ششم آنكه هر دو نیز از طالع
ساقط باشند یا از یكدیگر كه آن دلیل بر درازی سفر یا مردن
مسافر باشند **بشهر در آمدن** و در شهر اندرون رفتن از ماه

باید اندر بروج ثابته ماه • چون خواهند که در شهر روند
باید که قمر در برج ثابت باشد و چون اراده مزید توقفی کرده
باشد باید که در برج اسد باشد و از خداوند طالع متصل بود
طالع وقت با دو مسعود • تا بود جمله کار تو محمود
و باید که طالع وقت و خداوند طالع و دوم او از نحوس
خالی بوده مساعد سعود باشد و خداوند دوم باید که کوکبی
سعد و فوق الارض باشد و اگر نحس بود باید که بطالع
یا بخداوند طالع ناظر بود بنظر دوستی و باید که قمر خداوند
خانهٔ او تحت الارض نباشد که آن دلیل خوف و دشواری بود
کاری را که در آن شهر خواهد کرد اما اگر خواهد که در آن شهر
کارهای مخفی کند باید که قمر تحت الشعاع بود و خداوند
دوم راجع یا مقیم یا تحت الشعاع نباشد که اگر چنین باشد

زود

زود از آن سفر باز گردد و در آن شهر سودی نکند
و اگر قمر با زحل باشد دلیل دشواری و مضرت بود و اگر
قمر با خداوند ثانی یا خداوند ثانی عطارد و یا مریخ بود
ناظر یابند از سابع دلیل جراحت بود و اگر زحل بجای
مریخ باشد دلیل تاخیر بود در آن کار که خواهد کرد و اموال
بسیار ضایع شود و اگر مریخ با ماه بود در قوس یا بوی
از قوس ناظر باشد دلیل مضرت بود از آتش

خواجه خواستن

با کسی گر تو حاجتی داری • حاجتت را چو عرضه میداری
باید از مه گرفت باشد زین • برج ثابت و گر نه ذو جسدین
لیک از نحس پاک باید و دور • و ز سعادت گرفته کارش نور
و در حاجت خواستن قمر باید که در برج ثابت یا ذو جسدین
باشد و خالی بود از نحوس و با سعود متصل باشد با نظار سعد

پس اگر حاجت از سلاطین طلب کند باید که متصل باقتاب
باشد بنظر سعدی و همچنین قیاس کن مدلولات کواکب دیگر
واگر دلایل حاجت در طالع یا در جانب مشرق باشد اول
روز طلب آن حاجت کن واگر در وسط السما یا میان وسط
السما ومغرب بود نیمروز آن کار مناسب باشد واگر در وتد
الارض بود آخر روز یا نیم شب بهتر باشد و نحوی برین قیاس
کن و در اختیارات علائیه مذکور است که درین کار باید که
طالع وقت برج اسد و ماه در وسط السما و خداوند
طالع متصل بسعود و ماه زاید النور باشد **عهد کردن**
ودهی با کسی کنی عهدی ، اندرین کار بایدت جهدی ،
تا بود در بروج ثابته ماه ، فارغ از نحس وخالی از اکراه ،
در اختیار عهد و بیعت کردن باید که قمر در برج ثابت باشد

قرانی گوید که طالع وقت وخانهٔ قمر باید که برج ثابت باشد
و بهترین اسد و عقرب است اما باید که در عقرب نباشد چراکه
همه احوال بد است و برجهای ذوجسدین هم نیک باشد خاصه
قوس و حوت تخصیص خداوند این دو خانه در برج ثابت
باشد که طالع و خداوندش و ماه و خداوند خانهٔ او از نحوس سلیم باشد
ستور خریدن چون ستوران خری فزون از حد ،
ماه در ثور خواه یا اسد ، ورنه باری ببرج ذوجسدین ،
نظر سعد داده او را زین ، در محل ستور خریدن باید که
ماه در ثور باشد یا در برج ذوجسدین منظور بنظر سعدی
اما اگر آن ستور را بجهت سواری خرند محمد ایوب گوید که
طالع وخانهٔ ماه حمل یا ثور یا یکی از بروج ذوجسدین باید
و حکیم کوشیار گوید که درین حال قمر در برج ثابت باید

مگر در عقرب و دلو و بحری که گوید اوتاد و ماه از نحوس
خالی باید و همچنین سادس و خداوندش باید که زحل متصل
نباشد بماه و اگر ستور ریاضت ناکشیده خرد باید که طالع
وقت و موضع ماه نیمه آخرین برج اسد باشد و اگر خواهد که
بهاء آن نمود زیاده شود طالع وقت برج ذوجسدین
باید و اگر بجهت بار کشیدن خرد طالع و خانه ماه نیمه آخرین
قوس باید **شکار کردن** و اگرت راست تا شکار کنی
کوش تا ساعت اختیار کنی ، در کمان جوی جای ماه منیر ،
یا یکی خانه از دو خانه تیر ، دگر آنجا نیابی اندر حوت ،
بکند هیچ ازین چهار بیوت ، یعنی در اختیار شکار قمر
در قوس یا جوزا یا سنبله یا حوت باید اما اگر بشکار مرغان
روند باید که قمر در برج هوای متصل بعطارد و عطارد

وی حال بود و صاحب اختیارات علائیه گوید اگر شکار
بباز کند جوزا و اگر بچرغ یا شاهین کند میزان و اگر بعقاب
کند دلو بهتر است و از بروج دیگر و انسب انست که طالع
وقت برج منقلب بود و قمر مسعود و مشتری و در طالع و مریخ
در سابع و زحل ساقط و زهره در یکی از اوتاد یا در مایل
الاوتاد و بهتر آنست که در یازدهم بود و اگر ماه بزهره
ناظر بود بغایت نیک آید و در ان شکار نشاط بسیار حاصل
شود و باید که ماه منصرف باشد از مریخ محمد ایوب گوید اگر
ماه در طالع بود دلیل آسانی شکار باشد و باید که کوکبی ماه
بدو متصل شود و در مایل الوتد بود که اگر چنین باشد ان صید
فوت شود و اگر ساقط بود دلیل مردن آن صید باشد و اگر
ماه متصل بستاره راجع باشد البته بران صید ظفر یابد

وحذر باید کرد از آنکه ماه منحوس بود بزحل واکر شکار جهار
پایان روند باید که ماه در برجهای آتشین بود واز طالع
کوکب سعدی ناظر بود بماه ودر سابع باید که نحسی باشد
وبهتر آنست که مریخ آنجا باشد چه بودن زحل آنجا دلیل
عدر ان صید باشد واکر شکار جانور چنکال دار کند باید که
مقبول بود از مریخ واکر قصد شکار ددان کند مثل شیر
وپلنک وغیرها باید که مریخ در طالع یا در وتدی از اوتاد
نباشد وحذر باید کرد از آنکه طالع برجی باشد از بروج آتشی
که اکر چنین باشد ان صید مسلط شود وجراحت کند واکر
شکار در دریا کند باید که طالع برج ذو جسدین باشد
وکوشیار کوید که حوت روا باشد وخداوند طالع وماه
در برج آبی باید وماه بخداوند خانهٔ خود ناظر وناظر بعطارد

یا

یا بزهره باید ومناسب آنست که مریخ در برجی آبی وزهره
در مقابل او بود **دلیل کواکب بر هر چیزی** بدانکه هر یکی
از کواکب سبعهٔ سیاره دلیلست بر نوعی از انواع الوان
وصنفی از اصناف انسان واسنان ایشان وغیر ذلک ومصنف
بیان بعضی از آن درین بیت که مرقوم خواهد شد کرده وما
متکفل ایراد بعضی زوائد از احوال این کواکب که لایق
بحال این مقال بود شدیم وترتیب افلاک را مصنف
مرعی داشته ابتدا بزحل کرده مدلولات او بیان می کند
مر زحل را دلیل آن هموار • بردهاقین وبر ضیاع وعقار
همچنین بر سواد بیرانست • یعنی زحل از طوائف ایشان
جون خوش حال باشد دلیلست بر ملکان وارباب خانهای
قدیم • ومردم قلعه دار قدیم • ورئیس • ومشایخ • ودهاقین •

وچون بدحال بود دلیلست بر زایدن بی علم و مشایخ
بیکار و مزدوران و بندکان و کلکاران و خسیسان و مردم
سوداوی و بلغمی و از رنکها دلیلست بر سیاهی و از اشیاء
دلیلست بر ضیاع و عقار و از اعضا دلیلست بر سپرز
و استخوان و پوست و ناخن و از امراض دلیلست بر نقرس
و استسقا و آنچه در سن پیری حادث شود و سبب آن
سردی و خشکی بود و از خویها دلیلست بر جهل و ترس و مکر
و کاهلی و ستیزه کاری و از صورتها دلیلست بر صورت
زشت و بزرک سر و خرد چشم و پیوسته ابرو و فراخ
دهان و سطبر لب و از سنها دلیلست بر سن پیری و پدران
و جدان و دایه و از حیوانات دلیلست بر شتر مرغ و عقاب
و کلاغ و ملخ و موش و باز و بوم و جغد و مکس و آنچه بر زمین

خانه

خانه داشته باشد و از نباتها دلیلست بر عقاقیر و بیخها
و داروهای قابض و از دینها دلیلست بر دین یهودی و از جایها
دلیلست بر کوههای خشک و بلند و نمازها و مقامهای خراب
و بنای قدیم و شورستانها و کورستانها و قلاع و اقلیم اول
تعلق باین کوکب دارد • مشتری نیز بروز برانست
نیز بر قاضی و ائمه دین • بکبودی دلیل صفه همین
و مشتری چون خوش حال بود دلیلست بر سلاطین عادل
و مردم شریف و ائمه و قضاة و وزرا و زهاد و بازرکانان بزرک
و توانکران و مردم با دیانت و رقیبان و خزینه داران و چون
بحال بود دلیلست بر زایدان زنادق و منافقان و کسانی که
بجهت اندک چیزی نفاق بسیار کنند و خود را نیک نمایند
و از خویها دلیلست بر تلطف و حلم و زهد و پارسائی و امانت

وامر معروف ونهی منکر وراستی واز جایها دلیلست
بر عبادت خانها ومساجد ومواضع ومنبرهای علما وواعظان
ومقامهای عالی وخزینه واز بیماریها دلیلست بر آنچه از وی
نفرت نباشد واماسها وبادها که رنگ بگرداند واز نباتها
دلیلست بر گندم وجو وبرنج ونخود وکنجد وقرطم وسیب
وانار شیرین واز حیوانات دلیلست بر آنچه بخورند
وحلال بود وطاوس وتعلق وهمای واز صورتها دلیلست
بصورت شیرین وچشمهای فراخ واز اعضا دلیلست
بر خون طبیعی ونطفه ومغز وجگر وحلقوم وزخم ورگهای
جهنده واز سنها دلیلست بر سن کهولت واز رنگها دلیلست
بر سفیدی که بزردی یا بسبزی زند واز جامها دلیلست
بر آنچه کبود بود وعلما آزاد انند وفوطه وجامهای پاکیزه دلیلست

بر همه دینی از روی علم وعدل وپاکی وبعضی گفته اند که او
دلیلست بر دین ترسائی واقلیم دوم او راست
بر سیاهی دلیل بهار است • رنگ سرخی وخون اکالست
ومریخ اگر خوشحالست دلیل بود بر امرا ولشکریان وملوک
وارباب سلاح چون بدحال باشد دلیلست بر اهل شر
وفتنه ودزدان ومفسدان وخاینان واز خویها دلیلست
بر دلیری وشجاعت ودروغ وخلاف وسبکساری وبدعهدی
واز صورتها دلیلست بر مردم بلند بالا وبزرگ سر واشقر
وخرد گوش وسرخ موی وآبله روی وزخم خورده وعلامت
بر روی ودندان باشد واز سنها دلیلست بر آخر سن وقوف
واول سن کهولت واز نباتها دلیلست بر درختان با خار
وچوب بقم وعود وصندل وکندنا وسیر وپیاز وترب

وانواع زهرها و از حیوانات دلیلست بر کوسفند و کور خر
و بز و کرك و یوز و شغال و مار افعی و عقرب و خارپشت
و از جایها دلیلست بر آتشکدها و لشکرگاهها و جایهای
سیاست و مطبخها و هر جا که حیوانات کشنده و از بیماریها
دلیلست بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و تب متصل
و جراحتها و ریشها و سوختن و آنچه بداغ و شق محتاج بود
و زحمت خون و هر علت که از گرمی و خشکی پدید آید
و از رنگها دلیلست بر سیاهی که مایل بسرخی و سفیدی باشد
و اقلیم سیوم تعلق بدین کوکب دارد ۝ بر سپاهی شد آفتاب دلیل
رنگ زردی و مهتران جلیل ۝ و آفتاب چون خوشحال باشد
دلیل بود بر سلاطین و مهتران بزرگ و حکما و پیشوایان
وکرهان و چون بدحال بود دلیلست بر معماران و رئیسان

واستاد

واستاد دبیرستان و رقیبان و از رنگها دلیلست بر زردی
که مثل نارنجی باشد و از صورتها دلیلست بر مردم بزرگ
سینه و قوی و از خویها دلیلست بر خرد و فهم و کبر و غلبه
جستن و سرعت رضا و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت
عالی و از بیماریها دلیلست بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود
و بدل متعلق باشد و درد چشم و از نباتها دلیلست بر شکر
و عسل و انار شیرین و خرما و انگور و از حیوانات دلیلست
بر گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و اسب
قیمتی و زنبور عسل و از اعضا دلیلست بر جانب راست
واز تنها دلیلست برین و توقف و از دینها دلیلست بر دین
نصاری و بعضی گفته اند که بر آتش پرستی و اقلیم چهارم تعلق بدین
کوکب دارد ۝ بر زنانست کوکب ناهید ۝ زهره و هم رنگهای سفید

وزهره دلیلست بر زنان وخاتونان وساده ذقنان وخوب
صورتان واهل طرب وزینت وخادمان اگر خوشحال باشند
واگر بدحال بود دلیل است بر مخنثان وجامه شویان
ومشاطگان وقوادگان وبدکاران وازنکهها دلیلست
برخوبی وشیرینی که لذید باشد واز سنها دلیلست بر بعد
از بلوغ واز خویها دلیلست بر خوبی وگشاده روی وخلاقت
ومعاشرت طرب ولهو ولعب ومزاج وهزل وطلب سرود
وشعر وزدن سازها وموسیقی وعشق بازی واز صورتها
دلیلست بر صورتهای فربه وسطبر سرین وخرد دست وپای
وباریک میان ودراز پشت وکوتاه پای واز نباتها دلیلست
برآنچه خوش بوی وشیرین باشد وسغر میوهها وانگور وشفتالو
وآبی وانجیر واز حیوانات دلیلست برقاخشه وماهی بزرگ

وهزاردستان وبلبل وکبوتر وآنچه خوش صورت باشد
واز دینها دلیلست بر دین اسلام واقلیم پنجم تعلق بدین
کوکب دارد • تیر بر جمله دانکهاست دلیل • بر دبیران وخواجگان خلیل
وعطارد چون خوشحال بود دلیلست باصحاب دیوان
ودبیران ومتصرفان ومتکلمان واهل حکمت ومنجمان ومهندسان
وچون بدحال باشد دلیلست بر شاعران ومردم بیهوده گوی
وفال گیر وچون او ممتزج المزاجست بر جمیع الوان دلیلست
واز خویها دلیلست بر زیرکی وعقل وفکر وحفظ وحرص
وساختن مکر وحاضر جوابی وسخن فروشی واز سنها دلیلست
بر پیش از بلوغ واز نباتها دلیلست بر پیش آنچه ساق ندارد
وبوی تیز دارد ماش وباقلی وکدو وگشنیز ودرختان
میوه وکلک ونی واز حیوانات دلیلست بر سگان شکاری

وروباه و بوزینه وطوطی واز بیماریها دلیلست بر ریختن
موی وصرع ودیوانکی ولکنت زبان ووسواس ومالیخولیا
وسرفه وقی وازجایها دلیلست بر دیوان خانها وعبادت
خانها وخانهای بالا وکتاب خانها وازدینها دلیلست
بر دین حکما واقلیم ششم تعلق بدین کوکب دارد
برجاسیس مه دلیل آید ، رنك سبزی ازو بیفزاید
وقمر چون خوش باشد دلیلست بر خلفا و ولی عهدان وملك
زادکان واکر بدحال باشد دلیلست بر سکان وجاسوسان
ومردم سفله وعوام النّاس وکودکان جهار ساله تا شش باشند
وازرنکها دلیلست بر سبزی که بسفیدی مایل باشد واز صورتها
دلیلست بر صورت خوب وچشم شهلا وابروی پیوسته
ودندانهای کشاده واز خویها دلیلست بر مردم سلیم وآمیزنده

وحریص در حق زنان ومردان ومردم سخن چین واز بناها
دلیلست بر قصب وپنبه وکتّان وخیادین واز جانوران
دلیلست بر مرغان آبی ودرّاج وقمری واز اعضا دلیلست
بر جانب راست ومعده وشش وکرده وپوست وپستان
واز جایها دلیلست بر آبکیر وشرابخانها ورودها وچاهها
وحوضها وحایطها وباغها واز دینها دلیلست بر بت
پرستی واقلیم هفتم تعلق بدین کوکب دارد ومولانا علیشاه
خارزمی در کتاب اثمار واشجار از صاحب مجمل نقل کرده است
که اقلیم اوّل از زحل واقلیم دوم از شمس واقلیم سیوم
از عطارد واقلیم چهارم از مشتری واقلیم پنجم از زهره
واقلیم ششم از قمر واقلیم هفتم از مریخ وچنین کفته است
که قول صاحب مجمل راصح کرفته اند والله اعلم بالصواب

اتصال ماه با آفتاب چون مصنف اختیارات را بجهت
محال قمر بیان کرد بتفصیل حالا میخواهد که اختیارات را
بحسب نظرات و اتصالات قمر با کواکب دیگر از سیاره
بیان کند که در هر نظری که در میان قمر و یکی ازین کواکب
واقع شود چه کار مناسب است کردن و آنچه کار لایق است
حذر کردن و چون آفتاب نیر اعظم بود ابتدا باتصالات
قمر باید کردن **قران** یعنی قران ماه با آفتاب و مناسب آن
بودی که اجتماع گفتی عوض لفظ قران و این نظر را بر انظار
دیگر مقدم داشت بسبب آنکه گفته اند که اثر قران عظیم
تر است از اثر نظرات دیگر یا آنکه در وجون غایت اتصال
حاصلست او را مقدم داشت و همچنین انظار دیگر را بحسب
قرب اتصال بر یکدیگر مقدم داشت

باخود او افتد قران قمر ، باش از آغاز کارها بحذر
طلب حاجت و حجامت و فصد ، بد بود گر کنی به بنهان قصد
نیست از حرب و زکین کردن ، باک و زخواسته دفین کردن
یعنی چون قمر و آفتاب مجتمع باشند حذر باید کرد از آغاز
کارها و طلب حاجت و فصد و حجامت و نیکست حرب و کین
کردن و مال و خواسته را دفن کردن **تسدیس**
ور بتسدیس شان فتاد نظر ، هر چه خواهی بکن که نیست خطر
عرضه کردن بشاه حاجت و رای ، طلب مال و آبادانی جای
و چون میان قمر و آفتاب نظر تسدیس باشد اکثر کارها توان
کرد بتخصیص عرض کردن بپادشاه و اصحاب جاه و حاجت
و رای و طلب کردن مال و آبادانی منزل و جای **تربیع**
باز تربیع به سیاست را ، نیز نیکو بود عمارت را

لیک از آغاز کارهای کر ، اندرین وقت بشناس چند ،

ور در تربیع آفتاب و ماه نیکست ادب و سیاست و عمارت

و مرمت کردن جایها تخصیص تختگاه و قصر پادشاه و ملازمت

احتراز کردن از آغاز کارهای دیگر **تثلیث**

ور بتثلیث شان نظر باشد ، دیدن شاه خوبتر باشد ،

ور ریاست طلب کنی شاید ، این نظره قدر تو بیفزاید ،

و میان این دو کوکب چون نظر مثلث است نیکو آید دیدن

سلاطین نامدار و حکام عالیمقدار و ارباب جاه و مقربان

درگاه حضرت پادشاه و چون درین نظر طلب مهتری و ریاست

کند نیکو آید و قدر و منزلت و جاه و دولت را زیاده کند **مقابله**

ور تو دانی نظر مقابله را ، بد بود ابتدا مقابله را ،

خاص ملك و ضیاع بخریدن ، نیز دیدار پادشه دیدن ،

یعنی چون میان این دو کوکب استقبال باشد معامله کردن

و املاك خریدن و اسباب نگاهداشتن و دیدن سلاطین

و خواجگان با جاه و تمکین بسیار بد بود موجب تباه جاه باشد

و ایراد لفظ استقبال بجای مقابله انسب بود اما مصنف

در آن تساهل بود **اتصال ماه بزهره** چون فلك زهره

بعد از فلك شمس است مصنف بعد از بیان اتصالات

ماه با او و اتصالات ماه بزهره بیان میکند **قران**

ور بود مه مقارن زهره ، بود آغاز کار با شهره ،

یعنی چون ماه مقارن زهره باشد ابتدا و آغاز کارها مناسب بود

تسدیس ور به تسدیس هر دو راست نظر ، وقت تزویج و شرکتست و سفر

نیز نیکو بود تجارت را ، در نظر تسدیس که میان این دو کوکب

باشد نیکست تزویج و شرکت و سفر و تجارت و اکثر کارها

دد و فرح و سرودی باشد تخصیص نو بریدن و پوشیدن
تربیع لیک تربیع به عمارت را ، و در تربیع این دو کوکب
نیك است عمارت کردن تخصیص عمارت تره زارها و کاریزها
و هر جا که شایسته عشرت و تماشا باشد تثلیث
باز تثلیث سودها رابه ، کاندر لهو و خوش ولیست فره
مقابله و در مقابل بوند باش عجول ، در فرستادن برید و عجول
و چون میان ماه و زهره نظر مقابله باشد فرستادن پیك
و رسول لایق باشد تخصیص که آن پیك و رسول بجانب
زنان و مطربان و خاتونان رود اتصال ماه بعطارد
چون فلك عطارد بعد از فلك زهره است اتصال ماه را
با و بعد از اتصال ماه بزهره بیان می کند قران
در مقارن بود قمر با تیر ، دیدن عالمان به است و دبیر

طلب

طلب حاجت اختیار سفر ، اندرین وقت اگر کنی بهتر
یعنی چون میان قمر و عطارد قران باشد نیك بود دیدار
علما و قضاة و دبیران و طلب حاجت از ایشان و سفر کردن
تسدیس و در تسدیس ناظر اند این دو ، باشد این وقت خوردن دارو
و این دو کوکب چون به نظر تسدیس بیکدیگر ناظر باشند
جلاب و دارو خوردن مناسب باشد تربیع باز تربیع وقت تعلیم
هم که بیع و ضیعت و بهست و چون میان این دو کوکب نظر
تربیع باشد نیك بود مناظره و مباحثه و تعلیم علوم و قطع
محاسبات و بیع و ضیاع و بیم است از نو بریدن و پوشیدن
و ابتدا کارها تثلیث سه گاه تثلیث نیك دان هموار
با بزرگان اگر کنی دیدار ، در نظر تثلیث قمر و عطارد
نیکست دیدن بزرگان تخصیص وزرا و ارباب قلم و نامه

فرستادن بدیشان **مقابله** ودرمقابل بود نظر سر دان،
وقت باعالمان مناظره دان، ودرنظر مقابله این دو کوکب
مناظره ومباحثه ومجادله در رساله ومسایل مناسب است
وتحقیق لفظ مناظره بحسب اصطلاح اصحاب نجوم بعد ازین
مذکور شود **اتصال ماه بزحل** چون اتصال ماه را بکوکبی که
درتحت فلک شمس است مصنف بیان کرد ابتدا بزحل نمود
ترتیب افلاک را نیز چه کواکب باقیه مرعی می دارد
قران ودربود با قمر قران زحل، باشد آغاز کارها خلل
خاصه تزویج وجامه بریدن، کارهای سفر سنجیدن،
باك نبود زکندن کاریز، همچنین جوی وحوض کندن نیز،
ودرنظر قران که میان قمر وزحل واقع شود اغاز کارها
وتزویج وجامه نو بریدن وپوشیدن وتهیه اسباب سفر کردن

وبسفر رفتن مناسب نیست ونیکست کاریز وجوی وحوض
ونقب کندن **تسدیس** باز اگر شان نظر بود تسدیس،
کاربند این حدیث بی تلبیس، دیدن پیر وخواجه ودهقان
نیك دان وعمارت بستان، وچون میان این دو کوکب
نظر تسدیس باشد دیدن پیران وخواجها ودهقانان
واهل قلاع وعمارت باغ وبستان واملاك خریدن نیك باشد
تربیع ودرنباشد نظر بجز تربیع، نبود هیچ کاندرو تصدیع،
ودرین نظر توقف درکارها واختیار فراغت وخلوت اولی
تثلیث ودرتثلیث می کنند نظر، وانکه وقت تجارتست وسفر،
وچون بتثلیث بود میان این دو کوکب مناسب باشد تجارت
وسفر وعمارت وزراعت وبنا نهادن **مقابله**
نظری بدتر ز مقابله نیست، که ازو جز بدی محاصله نیست،

واز انظار قمر بکواکب سیاره بدتر از مقابله او بزحل نیست
ودرین نظر هیچ کار نباید کرد بتخصیص سفر و نو بریدن
که اثر این نظر عداوت و دشمنی است اتصال ماه بمشتری
ودر مقارنت بمشتری نیست قمر ، بسعادت تر بود بهتری
اول کار از قلیل و کثیر ، نیک باشد بخاصه نزد وزیر
جون میان قمر و مشتری قران واقع شود نیکست ابتدا کارها
ودیدن وزرا و اکابر و بیع و شرا تسدیس
ودر تسدیس میکنند نظر ، وانکه وقت تجارتست و سفر
ودر نظر تسدیس که میان این دو کوکب واقع شود نیکست
تجارت و سفر کردن و عقد و دیدن اشراف و نو بریدن و بوشیدن
تربیع وقت تربیع اگر نباشد جد ، ور بنای صوامع و مسجد
دهدت نیکی و سعادت روی ، نیز نیکو شناس کندن جوی

وقت

وقت تربیع این دو کوکب مناسب است بنای صوامع و مساجد
و دعاوی شرعیه و کندن جوی و کاریز تثلیث
ودر تثلیث بنگر نه همی ، وانکه نبود هیچ کار غمی
خاصه آرایش از قلیل و کثیر ، دیدن روی مهتران جلیل
ودر تثلیث قمر و مشتری مناسب است اکثر کارها خاصه
آرایش و تزیین و دیدن اکابر و سادات و قضاة و عقد
و سفر و نو بریدن و بوشیدن مقابله باز اگر شان مقابلست نظر
مکن اندیشه ضیاع و نخر ، ودر نظر مقابله که میان
ایشان واقع است خریدن ضیاع و عقار و دعاوی شرعیه
و قطع مخاصمات لایق است ودر کید این زمان مناظره
عالمی نبود ش مخاطره ، ودرین نظر نیک است مناظره
و مجادله علما و قضات در مسایل و مباحث علوم و بدانکه

اصحاب نجوم لفظ مناظره را نیز بر نوعی از اتصال کواکب
اطلاق میکنند و در بعضی از تقاویم علامت آنرا می
نویسند لازم بود بیان کردن آن که معنی او را مناظره
می گویند و آن دو نوع است اول تناظر یومی و آن بودن
دو کوکب است در دو جانب سرطان بر وجهی که بعد ایشان
از سرطان برابر باشد مثلا کوکبی در اول درجه جوزا
بود و دیگری در اول درجه اسد بعد هر یک از ایشان
از سرطان یک برج باشد پس میان ایشان تناظر یومی
باشد دوم تناظر مطلعی و آن بودن دو کوکب است در دو جانب
سر حمل که بعد ایشان از سر حمل برابر باشد مثلا کوکبی
در اول درجه قوس باشد و دیگری در اول درجه اسد
بعد هر یک از ایشان از سر حمل چهار برج خواهد بود پس میان

ایشان تناظر مطلعی باشد و مناظره کواکب را در تقاویم هفت
رقم نویسند اول رقم تناظر و آن دو رقم باشد دویم رقم
کوکب تحتانی سیم رقم کوکب فوقانی چهارم رقم شبانروز
پنجم رقم هفته ششم رقم ساعت هفتم رقم دقیقه
و در بعضی تقاویم چون تناظر یومی بود بدین صورت نویسند
طم و چون مطلعی بود بدین گونه طع و تناظر و مناظره
کواکب سعد سعد و کواکب نحس نحس و کواکب سعد و نحس
میانه است اتصال ماه بمریخ قران هر کند با قمر قران بهرام
نبود هیچ کار بابد رام خاصه رفتن بنزد اهل صلاح
نیک بدان و مشنو این مزاج چون میانه قمر و مریخ قران
باشد توقف در جمیع مهام اولی بود تخصیص دیدن اهل
سلاح و امرا و لشکریان تسدیس بانتسدیس وقت دیدار است

باکسی کی سپاه سالار است ، ور فرستی براه دور برید
اندرین وقت به که نیست شدید ، ودر وقتی که میان این دو کوکب
نظر تسدیس باشد نیکو باشد دیدن لشکریان و سپهسالاران
و امرا و لشکر بود **تربیع** وقت تربیع وانکه هست خطر
جامه بریدن و نکاح و سفر ، واکر میان این دو کوکب نظر
تربیع باشد اکثر کارها بد باشد تخصیص جامه بریدن و نکاح
بستن و سفر کردن اما ساختن آلت حرب و عداوت نیک بود
تثلیث ماه با مریخ وقت تثلیث کار اهل سپاه
کن و حاجات خویش از ایشان خواه ، وچون نظر تثلیث باشد
میان این دو کوکب نیک بود کارهای اهل سلاح و سپاه
و لشکر و جنک ساختن و عرض سپاه کردن و حاجت از امرا
و لشکریان و سپهسالاران خواستن و ایشان را ملاقات کردن

مقابله نیک باشد اکر مقابلست نظر ، از سپاهی و کار او بحذر
مخر این وقت نیز بنده و ترک ، زانکه نحس موثر است و بزرک
وچون این دو کوکب در تقابل یکدیکر باشند واجب است
از حذر کردن از ملاقات سپاهیان و اتراک و کار سپاه
ساختن و بنده و ترک خریدن بواسطه آنکه مریخ کوکب
نحس است و مقابله نیز نظر تمام دشمنی است تمام کرد مصنف
بیان اختیارات را از اتصالات قمر بکواکب دیکر و چون
اثر اتصالات کواکب بعد قمر بیکدیکر دیرترین عالم سفلی
ظاهر میشود و مصنف اختیارات اتصالات ایشان را درین رساله
بیان نکرد **فتح الباب** مراد از فتح الباب نظر یارنی کی
و یا دو سرها است چنانکه مصنف می کوید
نظر هر دو کوکبی بر هم ، که بود خانه شان با بر هم

انکه عقلش نظر ثواب کند ، نام این شکل فتح باب کند
وقت سرما و باد و قر باشد ، دل دانا بری ز غم باشد
یعنی هر نظر که میان دو کوکب باشد که خانهٔ هر یکی ازیشان
در هفتم خانهٔ آن دیگری باشد آن نظر را ارباب الباب
فتح الباب میگویند و اثر آن نظر باد یا سرما یا بارندگی است
بس اگر آن نظر میان عطارد و مشتری بود باد شود و اگر
میان مریخ و زهره باشد بارندگی و اگر میان قمر و زحل بود
سرما و برف بود و چون این نظرات در تابستان دلیل نیکوئی
هوا و انکسار حرارت او خواهد بود ، ور کند مه با آفتاب نظر
یا چو مریخ بنگرد بقمر ، یا بمریخ سعد نر نگرد
یا ازین دو یکی نحو د نگرد ، وانکه وقت گشتن سرماست
کین نظرها دلیل بکرماست ، یعنی چون میان قمر و شمس

یا مریخ و قمر یا مریخ و سعد نر که مشتری است یا مریخ و شمس
یا مشتری و شمس نظر باشد هوا ابغا ست گرم شود و چون این
نظرات در زمستان واقع شود انکسار برودت و اعتدال
هوا حاصل آید **خاتمه** طریق اکثر مصنفان عالیشان
و روش بیشتر مؤلفان ذوی الاحسان برین معنی جاریست
که در کتب خود تامتمه بیان میفرماید مصنف نیز چند بیت
که از فحوای آن نوای تعریف این رساله و از مطاوی آن
نسیم توصیف این مقاله بمشام ارباب دانش و اصحاب بینش
میرسد در طریق این رساله بیان میفرماید
هر که این را بتمام برخواند ، چون بتقویم بنگرد داند
آنچه مکتوب باشد اندروی ، مشکلش جمله حل کند بروی
یعنی هر کس که این رساله مدخل منظوم را برخواند و بداند

جمیع رقمات و علامات که در تقاویم مثبت و مرقوم است
او را معلوم شود و عقود مشکلهٔ حقایق آن رقمات بمفتاح
این منظوم مفتوح و اغلاق ابواب دقایق مخفیهٔ آن
علامات باین مدخل مصرح و مشروح گردد

لیک باید که اعتقادش این ، چون بداند کرهد از ره دین
باعث ایراد این بیت دو چیز میتواند بود اول آنکه مصنف خود میفرماید
که نداند شناخت در دو سرای ، هیچکس علم غیب جز خدای
اری بسیم و زر همه کس میخرند ، ما بندهٔ نقاییم که بی زر خریده
چنانچه کلام عیسی سرائی قدسی ماثر کریمه علام که **ولله غیب
السموات والارض** ناطق بدین معنی است و حال آنکه اکثری
از مسائل نجوم منجر بغیب میشود پس باید که بعد از معرفت این علم
اخلال بعبودیت و اختلال بربوبیت حضرت عزت مدخل نیابد

بلکه

بلکه چنین اعتقاد کند که همچنانچه حکماء فطانت شعار و اطباء
حذاقت آثار از جهت کثرت تجارب در شهور و ایام و دهور
و اعوام معلوم نموده اند که زنجبیل حار یابس است
اهل تنجیم و احکامیان با تعظیم نیز بعضی از قواعد احکام را
بتجربه معلوم نموده اند چنانچه میگویند که مقابله در غایت
نحوست است و تثلیث در کمال سعود است و بعضی
گفته اند که مسائل این علم بالهام مفهوم شد چنانچه
گویند که نسر طایر سعد است و نسر واقع نحس پس بناء
مسایل ایشان بر غیب نباشد بلکه حصول آن بتمام تجربه و یا
بالهام است دوم آنکه کلام سحر انتظام رسول انام
در شان منجمان کفار چنین می گفته اند که آنچه در عالم سفلی
حادث میشود اثر کواکب است و پس وارد شد که کذب المنجمون

برب الكعبه پس ببین تقید با اعتقاد نجومی مناسب
نباشد بنابرین مصنف تنبیه میکند چون علم نجوم را
بدانند اینچنین اعتقاد نکنند بلکه اعتقاد چنان باید که
حضرت واجب الوجود هیچ شی را بی فاید همت وجو[د]
نداده پس کواکب را آفرید و از ایشان آثار مقرر کرده
در عالم سفلی ظاهر شود و چون اعتقاد چنین باشد از
اهل کذب بیرون باشند ❊ باد از ما درود بر مه[ر]
هم بر اصحاب و آل او یکسر ❊ و چون مصنف کتاب را تما[م]
کرد خاتمه آنرا مزین بدرود سید اعلی علیه من الصلو[ات]
افضلها و محلی بثنای اصحاب عظام و اولاد کرام آنحضر[ت]
هر یك ظلام شام بوادی ضلالت را مصباح صباح هدایت
و گمراهان شوارع شریعت را دلیل جلیل طریقت اند گردانید

والله الحمد اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا تمام شد شرح مدخل
منظوم ❊ چون عنایت ملك قیوم مدد شمول و دعامی که از مضمون
این بیتین معلوم و مفهوم میشود ❊ یافت جو اتمام کتاب حبیب
از کرم و لطف کریم مجیب ❊ کرد جو تاریخ تمامش سوال
گفت که اتمام کتاب نجیب ❊ والحمد لله رب العالمین
وقد فرغ من تسوید هذا الکتاب الشریف قدس الله روحه
مصنفها و مؤلفها یوم الاربعا عشر شعبان سنه اربعا والثلثون
من الهجرة النبویة علی ید الفقیر حافظ علی بن جمال الدین حسین
المقام حیدرآباد کلکنده حرسها الله عن الآفات والبلیات
سنه ۹۶۴ ۲۱۰۳۴۲۲۱۴۲۳۱۴۴۱۰۲۲۳

ا ب ج
١ ٢ ٣

ك ل م ن
٢٠ ٣٠ ٤٠ ٥٠

ف ص ق
٨٠ ٩٠ ١٠٠

ظ غ
٩٠٠ ١٠٠٠

